

آیا علی قاتل خود را بیدار کرد؟! |

در يك محضر علمی مردروشنفکری چندسؤال باین شرح مطرح کرد :

میگویند علی (ع) در شب نوزدهم ماه رمضان هنگام سحر بمسجد آمد و ابن ملجم را بیدار کرد و گفت : برخیز میدانم زیر جامه خود چه چیز پنهان کرده ای (یعنی شمشیر) و میگویند : هنگامیکه علی (ع) ضربت خورد از خاک محراب بر میداشت و بر زخم سر خود میریخت و این آیه را میخواند : «**منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منہا نخرجکم تارة اخرى**» در اینجا چندسؤال پیش می آمد : ۱- آیا جایز است که امام مقدمات قتل خود را فراهم کند ؟ ۲- با توجه باینکه عمل امام سرمشق دیگران است آیا جایز است که مردم دیگر وسائل کشتن خود را فراهم کنند ؟ ۳- اگر جایز نیست پس چرا می گویند : امام چنین اقدامی را کرد و اگر جایز است پس چرا میگویند : اقدام بخودکشی ممنوع است ؟ ۴- آیا با آن همه اهمیتی که اسلام به بهداشت و سلامت بدن داده جایز است امام بجای اینکه زخم سر خود را پانسمان کند خاک را که حامل انواع میکروبهاست روی زخم تازه خود بریزد !

چون این سؤالات قابل توجه بود تصمیم گرفتیم قبلا در باره ضربت خوردن امیر المؤمنین و جریانات قبل و بعد آن يك بررسی کامل تاریخی بکنیم تا بدانیم آنچه در این باره میگویند واقعیت تاریخی دارد یا نه، آنگاه اگر واقعیت تاریخی نداریم موضوع سؤالات بالا خود بخود از بین می رود و اگر واقعیت تاریخی دارد برای پاسخ سؤالات فکری بکنیم .

برای بررسی کامل در این مطلب باید از قدیم ترین تاریخی که در این باره چیزی نوشته است شروع کنیم و قرن بقرن کتب تاریخ را ورق بز نیم تا بقرن حاضر برسیم .
قدیم ترین کتابی که در این باره چیزی نوشته و در دسترس ما هست کتاب (طبقات) محمد بن سعد است که نویسنده آن در زمان حضرت رضا علیه السلام میزیسته است محمد بن سعد در کتاب طبقات خود در باره ضربت خوردن علی (ع) چنین مینویسد :

« **فقام عبدالرحمن بن ملجم وشبیب بن بجرة فاخذوا اسيا فهائم جاءا حتی جلسا مقابل السدة التي يخرج منها علی ... فلما خرج من الباب نادى : ايها الناس: الصلوة، الصلوة كذلك كان يفعل في كل يوم يخرج ومعه درته يوقظ الناس فاعترضه الرجال فقال بعض من حضر ذلك: فرأيت بريق السيف وسمعت**

پس موضوع سؤالات بالا خود بخود منتفی میشود یعنی دلیل معتبری نداریم که علی (ع) با بن ملجم فرموده باشد : برخیز میدانم در زیر جامه خود چه چیز پنهان کرده ای تا این سؤال پیش بیاید که : چرا علی (ع) وسائل قتل خود را فراهم آورد ؟ و دلیلی نداریم که امیر المؤمنین (ع) خاک محراب بر زخم سر خود ریخته باشد تا این سؤال پیش بیاید که : چرا علی (ع) مراعات بهداشت را نکرد ؟

پس این دوشایعه از کجاست ؟

خواننده محترم طبعاً از خود می پرسد : پس این دو مطلبی که بین مردم تا این حد شایع شده از کجاست چشمه گرفته ؟ یکی اینکه : علی (ع) با بن ملجم فرمود : از خواب برخیز میدانم در زیر جامه چه داری (یعنی شمشیر) و دیگر اینکه خاک محراب را بر میداشت و بر زخم سر خود می ریخت .

مادرتی مطالعاتی که در این موضوع کردیم چنین یافتیم که : شایعه اول تا آنجا که ما میدانیم برای اولین بار در تاریخ ابن اعثم کوفی نوشته شده و ابن اعثم تاریخ نویس مسامحه کاری است که مورد اعتماد علمای مذهب نبوده است (۱)

شایعه دوم با ضافه شایعه اول در یک کتاب مجهول المؤلف و مجهول التاريخ که نویسنده آن مطالب تاریخی را با افسانه های خیالی بهم در آمیخته است نوشته شده و علامه مجلسی آنرا بصورت يك داستان طفیلی بدون اینکه بدان اعتماد کند (۲) در بحار جلد ۴۲ طبع جدید ص ۲۸۱ و ۲۸۲ از آن کتاب مجهول الحال نقل کرده است و نویسنده ناسخ التواریخ این دوشایعه را از تاریخ ابن اعثم و بحار گرفته و با قدری اصلاح در ص ۶۲۸ از کتاب ناسخ (چاپ امیر کبیر) درج کرده است .

و باید گفت شهرت کامل این دو مطلب پس از تألیف ناسخ التواریخ بوده است . و تاهر جا که ناسخ التواریخ نفوذ کرده این دوشایعه هم منتشر شده است ، و چون پس از تألیف

(۱) از معجم الادباء نقل شده است که ابن اعثم در نزد اصحاب حدیث ضعیف و غیر قابل اعتماد است . کنی و الالقاب جلد ۱ ص ۲۱۰ .

(۲) دلیل اینکه گفتیم : علامه مجلسی با این داستان اعتماد ندارد اینست که او قبلاً همان مطلبی را که قرن بقرن مورد قبول دانشمندان بوده است بعنوان تاریخ مورد اعتماد در بحار جلد ۴۲ طبع جدید ص ۲۰۶ و ۲۳۰ نقل کرده آنگاه در آخر بایی که مربوط بشهادت علی (ع) است تحت عنوان (تذیل) آن داستان افسانه ای را تلخیص کرده و از ص ۲۵۹ تا ص ۳۰۱ آنرا بصورت يك مطلب طفیلی آورده است .

قائلاً يقول : لله الحكم يا علي ، لالك ثم رأيت سيفاً ثانياً فضر با جميعاً فاما سيف
عبدالرحمن بن ملجم فاصاب جبهته الى قرنه ووصل الى دماغه واما سيف شبيب
فوقع في الطاق وسمعت علياً يقول : « لا يفوتنكم الرجل » طبقات ابن سعد جلد ۳
طبع بيروت ص ۳۶ و ۳۷ .

ترجمه: عبدالرحمن بن ملجم و شبيب بن بجره برخاستند و شمشيرهای خود را گرفته
آمدند و در مقابل درب ورودی که علی (ع) همیشه از آن می آمد نشستند ... آنگاه که علی (ع) از در
بیرون آمد ندادرداد : ای مردم ؛ نماز ، نماز - و این عادت وی بود که هر روز (برای نماز
صبح) می آمد و تا زیانه خود را در دست داشت و مردم را بیدار میکرد - پس ابن ملجم و شبيب جلو او
درآمدند ، یکی از کسانیکه آنجا حاضر بود گفت: من برق شمشیر را دیدم و شنیدم کسی میگوید:
و حکم برای خداست یا علی نه برای تو ، پس شمشیر دیگری را دیدم و هر دو نفر با شمشیر به علی (ع)
حمله کردند شمشیر عبدالرحمن بن ملجم (به جلوس روی خورد) و پیشانی او توسط سرش را شکافت
و بمنز رسيد ولی شمشیر شبيب بطاق خورد و شنیدم علی (ع) گفت : « این مرد را بگیريد که
فرار نکند » .

در قرن دوم هجری جریان ضربت خوردن علی (ع) باین کیفیتی که نقل کردیم بین راویان
اخبار و تاریخ نویسان بطور کامل شایع بوده است بطوریکه در بغداد پایتخت اسلام، مرکز
دانشمندان ؛ محمد بن سعد که یکی از خبیرترین علمای تاریخ و حدیث است در تألیف بزرگ و
جاویدان خود کتاب طبقات آنرا مینویسد و در عرض مطالعه دانشمندان دیگر میگذارد .
پس از آن همین مطلبی که در طبقات محمد بن سعد آمده است قرن بقرن مورد قبول علمای
عامه و خاصه واقع شده و آنرا در کتب خود آورده اند ، اینک ما نام دانشمندانی که این مطلب را
نوشته اند از آن زمان تا عصر حاضر بطور فهرست ذکر میکنیم :

ابن قتیبه دینوری (قرن سوم) در کتاب الامامة والسیاسة جلد ۱ ص ۱۶۰ و ابو حنیفه دینوری
(قرن سوم) در کتاب الاخبار الطوال ص ۱۹۷ و ابوالعباس میرد (قرن سوم) در کامل جلد ۲ ص
۱۲۷ و یعقوبی (قرن سوم) در تاریخ خود جلد ۲ ص ۲۰۲ و طبری (قرن سوم) در تاریخ کبیر
جلد ۴ ص ۱۱۱ و عبدالله بن جعفر حمیری (قرن سوم) در قرب الاسناد ، بنقل بحار ج ۲ طبع جدید
ص ۲۰۶ و مسعودی (قرن چهارم) در مروج الذهب جلد ۲ طبع بولاق ص ۳۲ و ابوالفرج اصفهانی
(قرن چهارم) در مقاتل الطالبیین ص ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ طبع مصر و شیخ مفید (قرن چهارم) در ارشاد
طبع اصفهان ص ۱۱۰ و ابن عبدالبر (قرن پنجم) در استیعاب جلد ۳ ص ۵۹ و امین الاسلام

طبرسی (قرن ششم) در اعلام الوری طبع جدید ص ۲۰۱ و قتال نیشابوری (قرن ششم) در روضة الواعظین طبع قدیم ص ۱۱۶ و ابن شهر آشوب - قرن ششم - در مناقب جلد ۳ ص ۳۱۲ و ابن اثیر - قرن هفتم - در کامل جلد ۳ ص ۱۹۶ و علی بن عیسی اربلی - قرن هفتم - در کشف الغمہ جلد ۲ ص ۵۵ و ۵۶ و محمد بن نقیب - قرن هفتم - در تاریخ الفخری ص ۷۳ و ابوالفداء قرن هشتم - در تاریخ خود جلد ۱ ص ۱۸۹ و ابن کثیر دمشقی - قرن هشتم - در البدایة و النہایہ ج ۷ ص ۳۲۶ و ابن خلدون - قرن هشتم - در تاریخ خود جلد ۲ ص ۱۱۳۳ طبع بیروت و ابن الصباغ مالکی - قرن نهم - در الفصول المهمہ ص ۱۱۵ و ۱۱۶ طبع نجف و محمد بن خاوندشاه - قرن نهم - در روضة الصفا جلد ۲ ص ۹۱۰ و ۹۱۳ طبع جدید و ابن حجر مکی - قرن دهم - در صواعق ص ۱۳۲ و علامه مجلسی - قرن یازدهم - در بحار جلد ۴۲ - طبع جدید - ص ۲۰۶ و ۲۳۰ و سید محسن امین شامی - قرن چهاردهم - در اعیان الشیعة جلد ۳ ص ۵۶۹ و ۵۷۰ .

این دانشمندان که نام بردیم مطلبی را که درباره ضربت خوردن علی (ع) از طبقات محمد بن سعد نقل کردیم پذیرفته و با اعتماد کامل با عباراتی قریب بهم در کتابهای نامبرده درج نموده اند. يك بار دیگر آنچه را درباره ضربت خوردن امیر المؤمنین (ع) نقل نمودیم با دقت مطالعه فرمائید ، از آنچه در این باره ذکر کردیم و قرن بقرن مورد قبول دانشمندان واقع شده چنده طلب استفاده میشود :

۱ - ابن ملجم و رفیقش نزدیک درب ورودی کمین کرده بودند که علی (ع) راهنگام ورود بمسجد غافلگیر کنند و آنحضرت را بقتل رسانند ۲ - تصمیمی که گرفته بودند هنگام ورود امیر المؤمنین (ع) بمسجد بدست ابن ملجم اجرا شد یعنی: علی (ع) بطور غافلگیر مورد حمله ابن ملجم واقع شد و ضربت خورد ۳ - چون علی (ع) بطور غافلگیر ضربت خورد هیچگونه فرصتی نبود که قبلاً با ابن ملجم گفتگویی بکند ۴ چون هیچگونه فرصت گفتگویی نبود طبعاً علی (ع) با ابن ملجم نغمه نموده است : برخیز میدانم زیر جامعه خود چه چیز پنهان کرده ای .

۵ - ابن ملجم از جهت مقابل به علی (ع) ضربت زده و از این جهت پیشانی امامهم آسیب دیده است ۶ - علی (ع) در حال ایستادگی ضربت خورده است (۱) ۷ - این حادثه پس از طلوع فجر وقتی که علی (ع) برای نماز صبح آمد اتفاق افتاده است نه هنگام سحر ۸ - در هیچیک از این بیست و پنج کتابی که نام بردیم ذکر نشده است که علی (ع) خاک محراب برداشته و بر زخم سر خود ریخته باشد .

(۱) و در قرب الاسناد بنقل بحار جلد ۴۲ ص ۲۰۶ آمده است که: فوق علی رکبتیه یعنی

بزانو در افتاد .

(۲)

ایران و اسلام

مادر این بخش از گفتار خود میخواهیم بدانیم مقیاس اینکه يك ملتى از نظر احساسات ملی، موضوع خاصی را از خود بدانند و یا آنرا بیگانه و اجنبی بشمارد چیست؟ ما باید این مقیاس را بدست آوریم تا بدانیم که آیا اسلام از نظر احساسات ملی و قومی، برای ما يك امر ملی است یا يك امر بیگانه و اجنبی؟ اما اجازه میخواهم قبلاً توضیح مختصری راجع به مفهوم «ملت و ملیت» بدهم:

کوچکترین واحد اجتماعی «خانواده» است زندگی مشترك انسانها تا وقتی که به زن و شوهر و فرزندان و فرزندان زادگان آنها و احیاناً همسران فرزندان آنها محدود است زندگی خانوادگی نامیده میشود.

واحد بزرگتر از خانواده «ایل و قبیله» است زندگی قبیله‌ای مجموع خانواده‌هایی را که در جد اعلی با هم مشتركند دربرمیگیرد.

واحد اجتماعی بزرگتر از اهل و قبیله «ملت» است مجموع مردمی که حکومت و قانون واحدی آنها را بیکدیگر پیوند میدهد و از نظر حقوقی و سیاسی با هم اشتراك دارند، دارای آرمان‌های مشترك میباشد و زندگی مشتركی را طالبند؛ ملت واحد بشمار میروند.

کلمه ملت يك کلمه عربی است و بمعنی راه و روش است، در قرآن کریم نیز به همین معنی استعمال شده است، ولی در عرف امروز فارسی‌زبانان؛ کلمه ملت و ملیت بهمان معنی که در بالا یاد کردیم استعمال میشود، عربی‌زبانان امروز در این گونه موارد کلمه «قوم و قومیت» را بکار میبرند. واحد اجتماعی، «خواه خانواده، خواه قبیله و خواه ملت، نوعی احساسات و تعصبات

بوجود میآورد، یعنی در انسان طبعاً يك نوع حس طرفداری نسبت به اعضاء خانواده‌ای که خود يك جزء آنست و نسبت به افراد قبیله یا ملت خودش پیدا میشود؛ بلکه در میان افراد يك ملت که بشهرها و استانهای متعدد تقسیم میشوند اهل هر شهر و هر استانی نسبت به هم شهریها و هم استانهای خود دارای نوعی حس جانبداری میباشد و احیاناً در واحدهای بزرگتر از ملت یعنی قاره و منطقه نیز ممکن است این احساسات و تعصبات پیدا شود آسیائی نسبت به آسیائی، اروپائی نسبت به اروپائی و آفریقائی نسبت به آفریقائی؛ سفید پوست نسبت به سفید پوست و سیاه پوست نسبت به سیاه پوست احساس جانبداری میکند.

ناسیونالیسم

گرایش بجنبه‌های قومی و ملی در زبانهای اروپائی «ناسیونالیسم» خوانده میشود و بعضی ازدانشمندان فارسی زبان آنرا ملت پرستی ترجمه کرده‌اند.

ناسیونالیسم مطابق بیان گذشته برعواطف واحساسات متکی است نه بر عقل ومنطق، ناسیونالیسم از خانواده خودخواهی، است که از مقیاس فرد و خانواده، وقامیل وقبیله تجاوز کرده شامل ملت شده است و همه عوارض خود خواهی را از خود بینی و خودپسندی وعجب وغلو ونادیدن معایب و بزرگتر دیدن محاسن دارا است، در همه ملتها نوعی احساسات ناسیونالیستی و اعتقاد به تفوق وبرتری وبالاخره نوعی تعصب وجود دارد.

نقطه مقابل ناسیونالیسم، آنتر ناسیونالیسم است که به قضایا بامقیاس جهانی وانسانی مینگرد واحساسات ناسیونالیستی را محکوم میکند.

مادراین مقاله نمیخواهیم در اطراف ناسیونالیسم وانتر ناسیونالیسم بحث کنیم بحث ما فعلا در اینجهت است که بادرنظر گرفتن احساسات ملی ناسیونالیستی ومحترم شمردن آنها چه اموری را باید در قلمرو ملیت وچه اموری را بیگانه واجنبی بشماریم.

مقیاس ملیت . . .

در ابتدا چنین بنظر میرسد که لازمه ناسیونالیسم واحساسات ملی این است که هر چیزی که محصول یک سرزمین معین یانتیجه ابداع فکر افراد مردم آن سرزمین است؛ آنچیز از نظر آن مردم باید «ملی» بحساب آید واحساسات ملی وناسیونالیستی آنرا دربرگیرد، وهر چیزی که از مرز وبوم دیگری آمده است واز میان مردم دیگری برخاسته است باید برای مردم آن سرزمین وافراد آن ملت، بیگانه واجنبی بشمار آید.

ولی این مقیاس، مقیاس درستی نیست، زیرا ملت از افراد زیادی تشکیل میشود و ممکن است فردی از افراد ملت چیزی را ابداع کند و مورد قبول سایر افراد ملت واقع نشود، ذوق عموم وفکر عموم آنرا طرد کنند؛ چنین چیزی نمیتواند جنبه ملی بخود بگیرد.

مثلا ممکن است ملتی یک سیستم اجتماعی بخصوصی را در زندگی انتخاب کرده باشند و فرد یا افرادی از همان ملت؛ یک سیستم مغایر با سیستم عمومی ابداع و پیشنهاد کنند و مورد قبول عموم واقع نشود، در اینصورت آن سیستم مطرود و مردود را نمیتوان برای آن ملت یک سیستم ملی دانست. برعکس ممکن است یک سیستم اجتماعی در خارج از مرزهای یک کشور بوسیله افراد بیگانه ای طرح شده باشد ولی افراد آن کشور با آغوش باز آنرا پذیرند و برای خود انتخاب کنند؛ در اینجا نمیتوانیم آن سیستم پذیرفته شده را بخاطر اینکه از جای دیگر آمده است بیگانه واجنبی بخوانیم.

همچنانکه سابقه تاریخی نیز ملاک نیست، یعنی ممکن است ملتی قرنهای یک سیستم خاص اجتماعی را پذیرفته باشد و بعد تغییر نظر بدهد و سیستم نوینی بجای آن انتخاب کند، پس از آنکه

سیستم نوینی انتخاب کرد ، سیستم ملی او همان سیستم نوین است .

مثلاً مردم ایران در طول بیست و پنج قرن تاریخ ملی ، رژیم سیاسی ما مانند همه - کشورهای دیگر ؛ رژیم استبداد بود و اکنون کمی بیشتر از نیم قرن است که رژیم مشروطه را انتخاب کرده ایم ، رژیم مشروطیت را ما اختراع نکرده ایم ، از دنیای خارج آمده است ولی ملت ما آنرا پذیرفته است و در راه تحصیل آن فداکارها کرده است و البته افرادی از همین ملت نیز بعنوان حمایت از رژیم استبداد سخت مقاومت کرده اند و عاقبت شکست خورده اند .

اکنون آیا ما باید رژیم مشروطه را یک رژیم ملی و خودی بدانیم ، یا نظر به اینکه ما ابداع - کننده و اختراع کننده این رژیم نبوده ایم و از جای دیگر آنرا اقتباس کرده ایم باید بگوئیم رژیم ملی ما رژیم استبدادی است و رژیم مشروطه یک رژیم بیگانه است ؟ خصوصاً با توجه به اینکه ما در حدود بیست و چهار قرن و نیم از عمر ملی خود را با غیر رژیم مشروطیت بسر برده ایم و فقط در حدود نیم قرن است که با این رژیم زندگی میکنیم ، و با توجه به اینکه در آغاز جنبش مشروطیت گروه زیادی از افراد ملت ما ایستادگی کردند و خونها در اثر این مقاومتها ریخته شد . برعکس ، **گیش مانوی** و مسلک مزدکی از میان ملت ما برخاسته اند ولی نتوانسته اند پشتیبانی ملت را بدست آورند ، و لهذا مانوی و مزدکی را نمیتوان بعنوان یک پدیده ملی بشمار آورد اگر اینگونه امور را به اعتبار ابداع کنندگان و پیروان معدودشان ملی بحساب آوریم ، عواطف و احساسات اکثریت را از نظر دور داشته بحساب نیاورده ایم .

و همچنین اعلامیه حقوق بشر را افراد خاصی در اروپا و آمریکا تنظیم کردند و بهمه دنیا انتشار یافت ، مللی که آنرا پذیرفته اند هرگز احساس بیگانگی و ضد ناسیونالیستی نسبت به آن نمی کنند .

پس معلوم میشود که از لحاظ احساسات ملی و عواطف قومی نه هر چیزی که از وطن برخاست جنبه « ملی » پیدا میکند ، و نه هر چیزی که از مرز بوم دیگری آمد « بیگانه » بشمار میرود . عمده اینست که بدانیم عموم افراد یک ملت چه چیزی را برای زندگی خود پذیرفته اند و چه چیزی را نپذیرفته اند .

این نکته را باید اضافه کنیم که امر خارجی که از زمین دیگر و میان مردم دیگر برخاسته باشد در صورتی برای ملت های دیگر جنبه خودی پیدا میکند که رنگ ملی بخصوصی نداشته جنبه کلی و عمومی و بیطرفی داشته باشد ، اعلامیه حقوق بشر یا رژیم مشروطیت از آن جهت با همه ملت ها میتواند سازگار باشد که رنگ یک ملت بخصوص را ندارد ، مسائل علمی و فلسفی نیز بهمین جهت از هر سرزمینی پیدا شود برای همه مردم علی السویه است .

پس برای اینکه پدیده ای که از میان قوم بیگانه ای برخاسته است ، برای قوم دیگر بیگانه شمرده نشود ، دوش شرط لازم است : **اول** اینکه خود آن پدیده ، رنگ ملیت خاصی نداشته باشد ، **دوم** آنکه آن ملیت دیگر از روی عقیده آنرا انتخاب کرده باشند . « بقیه دارد »

موعودی که جهان در انتظار اوست

از این شماره سلسله مقالاتی تحت عنوان فوق در پیرامون شخصیت جهانی حضرت امام زمان ارواحنا فداه نوشته میشود تا بدینوسیله نیز پاسخی به تقاضای مکرر خوانندگان داده باشیم

ظهور يك فرد برگزیده و مصلح بزرگ جهانی ؛ در آخرین دوره های تاریخ و بحرانی دنیا ، بمنظور نجات بشریت از چنگال اهریمن ظلم و فساد ، و تأمین عدالت عمومی و آزادی فردی در سراسر گیتی ، موضوعی است که از دیر زمان پیروان ادیان آسمانی بدان ایمان داشته و در انتظار آن بوده اند مطالعه کتب عهدین یعنی تورات و انجیل و کتا بهای مذهبی زرتشتیان که هم اکنون در دسترس ماست ؛ و بررسی عقاید هندیان و مصریان قدیم و برخی از ملل دیگر ، این حقیقت را روشن ساخته و سابقه آنرا از قدیمترین ازمئه تاریخ بشر ثابت میکند .

ولی آنچه مسلم است در این خصوص سهم دین مقدس اسلام و مذهب شیعه بیش از سایر مذاهب و ادیان است .

زیرا چنانکه بتفصیل خواهیم گفت مسلمانان خواه شیعه و خواه سنی معتقدند که این نجات دهنده و مصلح جهانی که بالاخره روزی خواهد آمد و جهان را پر از عدل و داد میکند ، از آن پس که پرا ز ظلم و جور شده باشد ، مهملدی قائم (ع) از دو دمان پیغمبر اسلام (ص) و فرزندان امیر مؤمنان علی علیه السلام و زهرای اطهر دخت گرامی پیامبر است .

شیعیان جهان در این مورد اعتقادی راسخ و منطقی صریح و روشن دادند ، که مخصوصاً در اوضاع کنونی جهان بسیار پر ارزش و ازر جهت امیدوار کننده است دانشمندان شیعه با دلائل محکم و شواهد زنده ای ثابت کرده اند که این مصلح عالی مقام جهانی امام دوازدهم آنان حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام است که در هر مذهب و ملتی از وی به نامی تعبیر شده است .

اینک برای اطلاع خوانندگان محترم ، شمه‌ای از آنچه در کتابهای دینی سه مذهب بزرگ پیش از اسلام یعنی زرتشتی و یهود و نصارا ، در این باره آمده است مورد بحث و بررسی قرار میدهم و سپس قضاوت را بعهده اهل انصاف محول میکنیم .

موعود جهانی در آئین زرتشت

بطوریکه در منابع اصلی زرتشتی میخوانیم : زرتشت معتقد بوده که پیوسته دو نیروی متضاد خیر و شر یا نور و ظلمت یکی بنام « اورمزد » یا « یزدان » منبع روشنائی و دانش وسیع و دیگری بنام « اهریمن » منشأ جهل و تاریکی و فساد ، دائماً در کشمکش و نزاع هستند تا زمانی که « سوشیانس » نجات‌دهنده دنیا ظهور کند و این زردو خورد با شکست کامل اهریمن پایان پذیرد و ظلم و فساد و شر و بدی بکلی از جهان ریشه کن شود .

با مطالعه دقیق و بر رسی کاملی که مادر این باره نموده‌ایم ، این موضوع نخست در مذهب زرتشت يك اصل منطقی بوده ولی بعدها مؤبدان زرتشتی آنرا بصورت دو گانه پرستی « ثنویت » و دو خدای خالق خیر و شر و احترام به آتش و پرستش آن در آورده‌اند ، با اینکه دین زرتشت يك آئین اخلاقی و طریقهٔ یگانه پرستی بوده است ، (۱)

موضوع تقابل نور و ظلمت بمعنی فوق (نه بعنوان دو خالق خیر و شر) در اسلام نیز آمده است و بصورت تقابل حق و باطل ، موسی و فرعون ، ابراهیم و نمروذ ، یمنبر و ابوجهل و مهدی موعود و دجال (۲) دیده میشود ، و از همین جا نیز باید ارتباط این دو عقیده را مورد توجه و مطالعه قرار داد و باور کرد که زردشت یکتا پرست بوده و او نیز بظهور آخرین سفیر الهی و مصلح جهانی بهمین گونه که معتقد مسلمانان است ، خبر داده است ولی با گذشت زمان پیروانش آنرا به او هام و خرافات آمیخته و شاخ و برگ بر آن افزودند ؛ چنانکه قرن‌هاست که هزاره زرتشت بسر آمد و هنوز زرتشتیان چشم بر آه موعود آخر الزمان خود میباشند ، در صورتیکه در اسلام وقت ظهور آن موعود را جز خداوند کسی نمیداند و علامت بارز ظهور وی اصلاح کامل جهان و اجرای حق و عدالت بدست وی و در زمان خود اوست .

برای بررسی این موضوع شاید کتاب « زندگی و هومن یسن » که تفسیر قسمتی از « اوستا » کتاب زرتشت است و « جاماسب نامه » مشتمل بر پیشگوییهای زرتشت راجع به موعود آخر -

(۱) تاریخ جامع ادیان تألیف علی اصغر حکمت صفحه ۳۰۵

(۲) دجال در لغت بمعنی افسون و تزویر و ظهور رذالت و شرارت است . در این باره مفصلاً

بحث خواهیم کرد .

الزمان و « ظهور و علائم ظهور » بیش از سایر منابع این کیش قابل ملاحظه باشد (۱) مؤلف کتاب « ظهور و علائم ظهور » در صفحه ۴۷ مینویسد : « قسمت اعظم ترجمه متن - های پهلوی صادق درباره ظهور و علائم ظهور است ؛ و اگر رویهم رفته نیز بهمه متون پهلوی صادق توجه کنیم ، باید بگوئیم تماماً جنبه مذهبی دارد » سپس مینویسد : « موضوع ظهور و علائم ظهور ، موضوعی است که در همه مذاهب بزرگ جهان واجد اهمیت خاصی است ، و در همه مذاهب مشترک است ؛ و آرزوی مشترک همه معتقدین به مذاهب بزرگ را تشکیل میدهد : آرزوی يك مصلح بزرگ جهانی ... »

بقول صادق : « صرف نظر از عقیده و ایمان که پایه این آرزو را تشکیل میدهد ، هر فرد علاقمند به سرنوشت بشریت و طالب تکامل معنوی آن ، وقتی از همه سو نا امید میشود و می بیند که با وجود اینهمه ترقیات فکری و علمی شگفت انگیز باز متأسفانه بشریت غافل و بی خبر ، روز بروز خود را بسوی فساد و تباهی میکشاند ، و بیشتر از خداوند بزرگ دوری میجوید و بیشتر از او امر او سرپیچی میکند ، بنا به طرت ذاتی خود متوجه درگاه خداوند بزرگ میشود ، و از او برای رفع ظلم و فساد یاری می جوید از این رو در همه قرون و اعصار ، آرزوی يك مصلح بزرگ جهانی دردلهای خدا پرستان وجود داشته است ، و این آرزو نه تنها در میان پیروان مذاهب بزرگ مانند زرتشتی ، یهودی ، مسیحی و مسلمان سابقه دارد ، بلکه آثار آن را در کتابهای قدیم چینیان و در عقاید هندیان و در بین اهالی اسکاندیناوی و حتی در میان مصریان قدیم و بومیان وحشی مکزیک و نظائر آنها نیز میتوان یافت . »

پیشگوئیهای زرتشت

با اینکه طبق نوشته محققین تمام کتب مذهبی زرتشتی دستخوش تغییر و تحریف شده است مع الوصف پیشگوئیهای زرتشت راجع به نجات دهنده دنیا در کتابهای « زند و هومن یسن » و

(۱) کتاب « زند و هومن یسن » و چند کتاب دیگر زرتشتی و از جمله دو باب آخر در « جاماسب نامه » مشتمل بر پیشگوئی زرتشت از زمان جاماسب حکیم به گشتاسب پادشاه وقت که بآیین زرتشت گروید ؛ راجع به موعود آخر الزمان ، توسط صادق هدایت از متن پهلوی بفارسی کنونی برگردانده شده ، و اخیراً نیز بوسیله حسن قائمیان دوست و هم قلم هدایت بنام « ظهور و علائم ظهور » منتشر گردیده است .

« جاماسب نامه » و سایر منابع کنونی آنان با جزئی اختلافی که از تصرف بعدی ناشی شده است ، با اخبار اسلامی و آنچه شیعه در باره امام زمان علیه السلام نقل کرده و بدان ایمان دارند ، مطابقت کامل دارد .

در « جاماسب نامه » جاماسب حکیم شاگرد زرتشت از قول وی خبر میدهد که : چگونه پیش از ظهور « سوشیانس » نجات دهنده دنیا پیمان شکنی و دروغ و بی دینی در جهان رواج می یابد ، و مردم از خدا دوری جسته ، ظلم و فسار و فرمایگی علنی میگردد ، و همین ها نیز اوضاع عالم را در گون ساخته زمین را برای ظهور آن نجات دهنده مساعد میگرداند . . .

« وقایعی که مصادف با ظهور میشود ، عبارت است از علامات شکست انگیزی که در آسمان پدید میآید و دال بر آمدن « خرد شهر ایزد » میباشد (۱) و فرشتگانی از شرق و غرب بفرمان اوفرستاده میشوند و بهمه دنیا پیام میفرستند اما اشخاص شرور او را انکار میکنند ، و کاذب می شمارند ؛ و نگهبانان پیروزگر آسمانها و زمینها در برابر او سر فرود می آورند (۲) در « جاماسب نامه » گشتاسب پادشاه وقت می پرسد : وقتی « سوشیانس » ظهور کرد چگونه فرمانروائی و دادستانی میکند ، و جهان را چطور اداره خواهد کرد و چه آئینی دارد ؟ جاماسب در پاسخ وی میگوید :

سوشیانس (نجات دهنده دنیا) دین را بجهان روا (رایج) کند و آزون نیاز ؛ همه را تباه کند و اهریمن را از دامان (آفریدگان) باز دارد ؛ و مردمان گیتی هم منش (هم فکر) و هم گفتار و هم کردار باشند ! (۳)

آیا موعود جهان از نژاد ایرانی است ؟

از آنچه گذشت روشن شد که مزده ظهور مهدی موعود اسلام از زمان زرتشت منتها بنام دیگر و بزبان پهلوی در منابع زرتشتی آمده است و موعود زرتشتی و اسلام یکی است ولی در اینجا ممکن است سؤالی پیش آید که در پیشگویی زرتشت تصریح شده و اعتقاد ایرانیان نیز این بوده که نجات دهنده دنیا از نژاد بزرگ ایرانی است و بنا بر این با مهدی موعود شیعه که از دودمان پیغمبر اسلام و نژاد عرب است چگونه قابل تطبیق میباشد ؟

در پاسخ این سؤال توضیح میدهم که طبق نوشته کلیه مورخین اسلامی « شهربانو » دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی مادر امام چهارم و در حقیقت یکی از مادران امام زمان حجت بن الحسن العسکری پیشوای دوازدهم شیعه است علیهذا رابطه پیشگویی زرتشت با موعود اسلام کاملاً با هم وفق میدهد !

(۱) نام دیگر « سوشیانس » نجات دهنده دنیا است .

(۲) زند و هومن یسن صفحه ۲۵

(۳) جاماسب نامه در کتاب زند و هومن یسن صفحات ۱۲۱-۱۲۲

(۹)

دانشمندان اهل تسنن

بولايت علی (ع) اعتراف

می کنند

از مجموع مدارك معتبر اهل تسنن همین اندازه استفاده می شود که دانشمندان اسلام اتفاق نظر دارند که آیه : «یا ایها الرسول بلغ . . .» تنها درباره عظمت و بزرگداشت شخصیت پارس علی علیه السلام بر پیغمبر نازل شده و روایات متواتری که جمیع مورخین و محدثین از فرق مسلمین آنها را نقل کرده اند نزول این آیه را درباره خلافت علی (ع) تأیید می کند و بطور جزم می توان ادعا کرد که در هیچ يك از موضوعات و مسائل مهم دینی و اسلامی تا این اندازه روایات از طرق مختلف عامه و خاصه وارد نشده .

در حدود ۱۵ صحابی بدری (۱) از بزرگان صحابه و ۸۴ راوی از تابعین، (۲) ، طی صد ها روایات معتبر ، جریان روز غدیر را ذکر کرده اند .

بررسی اجمالی در کتب اهل سنت درباره این موضوع ، بخوبی نشان می دهد که از علماء و محدثین اهل تسنن ، در حدود ۳۶ راوی بطرق مختلف روایات زیادی در این قضیه نقل کرده اند و مسلماً روایات کثیری نیز وجود دارد که ما با آنها برخورد نکرده ایم ، و یا برادران سنی ما از راه تعصب و عناد ، از نقل آنها کوتاهی کرده اند .

این گفتار صرف ادعا نیست ؛ زیرا کمترین مطالعه در جریان این روز مهم تاریخی ، با وجود جمعیت کثیری که در این روز در آن مکان جمع شده بودند ، با توجه باینکه همه جمعیت صدای رسای پیغمبر را در انتصاب علی (ع) بولايت امور مسلمین ، شنیدند و یا لا اقل متوجه جریان شدند ،

(۱) بدریون کسانی هستند که در جنگ بدر شرکت کرده پیغمبر و مسلمین را یاری می نمودند .

(۲) تابعین آنهایی هستند که از بدری ها تبعیت کرده ، برای تقویت و پیشرفت اسلام در

جنگ با کفار شرکت کردند .

بخوبی ثابت می‌کند و روایاتی که جریان غدیر خم را نقل می‌کند از مقدار روایاتی که در کتب تواریخ ذکر شده براتب بیشتر بوده بجهت اینکه این مسأله طبیعی است که دهها هزار نفر جمعیت حاضر در آن روز که سخنان پیغمبر خود را شنیدند اگر بعد از مراجعت بمحل سکونت خود جریان واقعه را با افراد خانواده خود و یا با همسایگان خویش در میان بگذارند و لااقل هر يك از این جمعیت انبوه جریان را بدو نفر غیر از خود نقل کنند ، صدها هزار نفر از این واقعه آگاهی پیدا می‌کنند (۱)

تلاش‌های کودکانه

چنانکه گفته شد این مسأله مهم اسلامی بقدری از نقطه نظر تاریخ مسلم و بدیهی است که هیچ مورخی در مقام انکار آن بر نیامده است و لکن متأسفانه بعضی از علماء اهل تسنن با اینکه جریان غدیر خم را بتفصیل نقل کرده‌اند آن را تاویل می‌کنند، بطور کلی دواشکال زیر نسبت بروایت غدیر خم در کتب عامه نقل شده است :

۱ - کلمه «مولى» که در روایت ذکر شده است در لغت معانی متعددی دارد از جمله: محب، ناصر و اولی بتصرف بودن
و ممکن است که مراد از کلمه «مولى» یکی از این سه معنی باشد .

پرواضح است اگر مراد از آن «محب» یا «ناصر» باشد کوچکترین ربطی با مقام خلافت

(۱) جریان غدیر خم و انتصاب علی (ع) بمقام خلافت بعد از نبی اکرم که بموجب روایات فوق توأتر از نظر کتب عامه ، از قضایای مسلم تاریخ است این سؤال را پیش می‌آورد که چطور شد در ابتداء طلوع اسلام و بعد از رحلت پیغمبر گرامی اسلام و بعد از آن در طول تاریخ این جریان در بوته اجمال و فراموشی گذارده شد ؛ وجه سبب شده بسیاری از مؤلفان عامه در ضمن مباحث اسلامی خود جریان را خیلی ساده تلقی کرده بدون اینکه کوچکترین بحثی در این مسأله مهم اسلامی بنمایند رد شده و اگر احیاناً بعضی از آنها اشاره‌ای باین قضیه نموده‌اند جریانات تاریخی را کاملاً تحریف کرده و باعترافات علماء بزرگ عامه نیز در این باره کمترین ارجی نگذاشته‌اند .

از باب نمونه مؤلف کتاب **روح الدین الاسلامی** در فصل مخصوصی از کتاب خود (حکومت اسلامی) بقدری در این مسأله اساسی کوتاه آمده مثل اینکه هیچ اختلافی در موضوع خلافت در میان مسلمین اصلاً نبوده است دیگران نیز که اطلاعی در باره اسلام ندارند و اسلام را تنها از دریچه این کتب و مندرجات آنها مطالعه می‌کنند ، اسلام را همانطور می‌شناسند که در این کتب به آنها معرفی شده ، و بدین ترتیب خیلی از اصول اساسی اسلام بر آنها مخفی می‌ماند «مترجم»

و ولایت و امامت علی علیه السلام ندارد .

۲ - بعضی دیگر چون نتوانستند ایراد قابل ذکری در تفسیر این کلمه و معنای آن بگیرند ، باین ایراد چسبیدند که منظور پیامبر گرامی از جمع کردن مسلمانان در مکان «غدیر خم» و ایراد خطبه این بود که مقام علی علیه السلام و شأن آن بزرگوار را برای مردم که تا آنوقت چندان روشن و آفتابی نبود بیان کند و از آنحضرت تجلیل نماید نه اینکه علی (ع) را با امامت و پیشوایی مسلمین برگیرند با اینکه . دقت و تأمل در جریان این روز تاریخی اسلامی ، و سخنان پیامبر در این روز ، ضعف این دواشکال را بخوبی روشن می کند ولی برای تذکر و یاد آوری خوانندگان گرامی بطور اجمال پاسخ آندو اشکالی می پردازیم :

پاسخ اشکال اول

ممکن است مراد از کلمه مولى باقطع نظر از قرائن ، یکی از معانی ذکر شده ، بوده باشد ولیکن با ملاحظه موارد استعمال این کلمه از جمله : آیه ولایت (انما ولیکم الله) مسلم مراد از این کلمه و مولى ، همان ولایت و اولی بتصرف بودن است که آیه مذکور بآن اشاره می کند ، چنانکه سابقاً ذکر کردیم آیه ولایت فقط شامل اهل بیت بوده ، غیر از علی و فرزندان وی افراد دیگر ، لیاقت تصدی مقام امامت و پیشوایی امت اسلامی را ندارند .

شخصیت علی (ع) در تاریخ بی نظیر است

مطالعه اجمالی در تاریخ زندگانی علی (ع) و موقعیت آنحضرت در اسلام و مسلمین صدر اول اسلام ، با علاصوت پاسخ اشکال دوم را نیز ثابت می کند قضیه جانبازی و فعالیت محیر العقول آنحضرت در غزوات و حمایت جانان وی از اسلام و قوانین آسمانی آن در موارد متعدد بر هر فرد مسلمانی از نقطه تاریخ پوشیده نمیباشد .

علی (ع) در عرض ۲۳ سال از هنگام بعثت نبی اکرم مثل یک سر باز جانبازد تمام جبهه های خطر ناک جنگ با کفار ، بنفع اسلام و مسلمین از پیغمبر حمایت می کرد و با وجود شهادت مسلم تاریخ بعظمت علی (ع) چه احتیاجی بود که پیغمبر اسلام در هوای گرم و سوزان آنروز با وضع شرائط غیر مساعد با مر پروردگار اقدام بتشکیل اجتماع معظمی بنماید و یک قضیه روشن را که همه از آن اطلاع داشتند بیان کند .

علاوه بر این از نقطه نظر کتب معتبر عامه ، مسلم است که بعد از خاتمه سخنان پیامبر در آن روز تاریخی جمعیت حاضر در مجلس دسته دسته پیش علی (ع) می آمدند و خلافت و امامت را بوی تهنیت می گفتند و اگر منظور رسول خدا از ایجاد چنین اجتماع مهم ، تعیین علی (ع) بخلافت نبود و مردم نیز از جمله : «من کنت مولاه فعلی مولاه» همان اولی بتصرف بودن را نمی فهمیدند چگونه با آنحضرت بخلافت و امامت مسلمین تبریک گفته و با آنحضرت بیعت می کردند؟

توجه

برائش اشتباهیکه در چاپ صفحات ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ رخ داده از خوانندگان محترم متمنی است پس از صفحه ۱۳ صفحه ۱۵ و ۱۶ را مطالعه کنند و سپس صفحه ۱۴ را ، و نیز بقیه همان مقاله در صفحه ۵۰ دنبال صفحه ۱۴ است .

محراب خونین!

- امشب آفاق زغم لبریز است * خامشی سخت هراس انگیز است
 چهره چرخ ، سرشک آلود است * دامن خاک ؛ ملال اندود است
 اختران در دل دریای سکوت * ایستاده همه مات و مبهوت
 کهکشان رفته فرو در تب ولرز * خفته بر بستر این آبی مرز
 مرغ شبخیز ، بخاموشی شب * دارد از درد نهان شکوه بلب
 می وزد باد شبانگاه آرام * می گذارد بجلو ، ترسان ؛ گام
 می کند زیر لب ، آهسته فغان * دارد آتش بدل و سوز بجان
 نخلها ؛ جمله سر افکنده بزیر * گوئی از زندگی خود شده سیرا
 گاهگاه از اثر باد وزان * شاخه ها خورده بهم کرده فغان
 گوئی امشب خطری در راه است * که شب اینسان سیه و جانگناه است
میدهد این شب پر خوف و خطر * از یکی واقعه تلخ ، خبر!
 * * *
 بشنو آن ناله زار پر شور * که بگوش خرد آید از دور
 شاید آن ناله عیان سازد راز * گره از مشکل دل سازد باز
 ناله ای می رسد آلوده بآه * که شبیه است به **انالله!**
 میدرد پرده سنگین سکوت * می رود تا بجهان ملکوت
 * * *

دانی آن کیست که با حسرت و آه * می زند ناله انا لله ؟
 او بود مرد حق و عاشق شب * همه شب همدم یا رب یا رب
 مرد حق ز آتش دل بیتاب است * امشب آشفته دل و بیخواب است
 مرد حق منتظر فجر بود * که زدنی همه در زجر بود

* * *

فجر بیچاره سر انجام دمید * رخ بظلمت ز خجالت پوشید
 مرد حق خاست باهنك نماز * شد روان جانب مسجد بنیاز
 پیش رویش همه مرغابی ها * ناله کردند ز بی تابی ها
 که خدا را تو ز مسجد بگذر * زانکه بهر تو کمین کرده خطر
 باز ، قلاب در خانه او * دست خود در کمرش برد فرو
 که مروای همه را چشم و چراغ * بوی خون آید از این شب بدماغ
 مرد حق بست کمر مردانه * رفت مشتاق برون از خانه
 رفت در مأذنه و کرد نیاز * برکشید از دل خود بانك نماز
 از اذانش همه لرزید جهان * سوخت از شعله آن پرده جان
 آمد از مأذنه پائین بشتاب * پای بگذاشت درون محراب
 مرد حق غرق دعا گشت و نماز * با خدا گرم مناجات و نیاز

* * * *شورشگاه علوم انسانی علامه ست فرنگی*

ناگهان دست جنایت جنبید * کرد کاری که جهانی لرزید
 برقی از تیغه شمشیر بتافت * تاجبین فرق علی را بشکافت
 چون شفق سرخ شد آن روی سفید * ناله زد در غم او عشق و امید
 اندرین فاجعه محنت خیز * دل محراب شد از خون لبریز
 ز آتشی کان دم شمشیر افروخت * خرمن عدل و مروت همه سوخت
 غرق شد چهره توحید بخون * گشت رخسار حقیقت گلگون
 شد بلند از دل این عالم خاک: * وا اماماه ، بسوی افلاك

« شفق » از داغ علی دلخون است

بی جهت نیست که آتشگون است

مشرق زمین

باید پیاخیزد

ما که دیروز چنان تمدن درخشانی داشتیم چرا
امروز چنین عقب افتاده ایم؟!

امروز غالب مردم مشرق زمین یکنوع، احساس حقارت، ناراحت کننده‌ای در خود، در برابر غربیها دارند، و بدنبال این احساس حقارت؛ چشم امید خود را بدروازه‌های غرب، همانجا که بخیال آنها يك «جنس برتر»؛ زندگی میکنند دوخته و دروازه‌های کشورهای خود را با حرص و ولع زنده‌ای بروی فرآورده‌های تمدن غربی - اذهر قبیل - گشوده اند.

گویا غرب هم این نقطه ضعف روانی را احساس کرده، و لذا دوازده‌های «مصنوعات خود» و «تعمانده»، داروها و کالاهای نامرغوب دیگر - حتی لباسهای کهنه! خود را بشرق میفرستد، از همه بدتر اینکه راه فاضل آب و کثافات تمدن خود را هم بشرق گشوده است! این فاضل آبها همان فیلمهای لعنتی، سکسی و گانگستر بازی؛ همان مواد مخدره؛ همان آداموها و همان بیتملها هستند که در سراسر مشرق زمین راه پیدا کرده و فضای پاک این محیطها را بقدر کافی متعفن و آلوده ساخته اند.

اگر این احساس حقارت در آغاز معلول تفوق صنعتی «غرب» بوده امروز عامل اصلی عقب افتادگی «شرق» است، زیرا مسلم است مردمی که در خود احساس حقارت میکنند هرگز پیا نمی‌خیزند و هیچگاه کوششی برای تجدید حیات خود نخواهند کرد.

علائم این عقده حقارت در تمام شؤون زندگی شرقیها امروز به چشم میخورد و از محیط خانه گرفته تا محل کسب و کار و دستگاههای اداری و مطبوعات همه و همه تحت تأثیر مرگبار

این عقده واقع شده است برای نمونه :

ما غالباً از پوشیدن لباسهای ملی و محلی خجالت میکشیم و آنرا نشانه عقب افتادگی میدانیم و بعکس سعی داریم از انواع زشت و زیبا و حیائاً بسیار بدتر کیمب و بیقواره بنام «مدهای اروپائی و آمریکائی» تقلید نماییم با اینکه هیچ دلیلی ندارد که آن نوع لباسها کوچکترین مزیتی داشته باشد و یا اگر فی المثل کسی يك خوراك شرقی پاکیزه و لذیذ خورده باشد زیاد برای او مهم نیست ولی هستند کسانی که مثلاً از خوردن يك « خوراك خرچنگ » ، بدلیل آنکه یکی از خوراكهای اروپائی است احساس سرفرازی در خود مینماید !

ما آثار پرشکوه و با عظمت باستانی فراوان داریم ولی همین آثار آنگاه در نظرم جلوه میکند که مثلاً «فلان» از «سافرانسیسکو» ، «تماشای آن بیاید ، خلاصه باید عظمت این آثار هم با مضای غریبها برسد ، و آنها بگویند این آثار شما آثار گرانهایی است و الا اینها هم نشانه عقب افتادگی خواهد بود ، چون بوی کهنگی میدهد .

در انتخاب اسم مؤسسات و شرکتهای تجارتي ، اتوبوس رانی و .. حتی مغازه های کوچک دنبال اسمهای خارجی (اگر چه ظاهرش خارجی و در باطن بی معنی باشد) میرویم . در نامگذاری کودکان خود نیز از نام يك پیشوای بزرگ مذهبی ، علمی ، و یا سیاسی و اجتماعی از گذشتگان خود احساس « غرور و افتخار » نمیکنیم ولی از يك نام خارجی اگر چه نام يك فرد بی سرو پا باشد استقبال مینمائیم و باین ترتیب نسل جدیدی که روی کار می آید بکلی مفاخر گذشته خود را فراموش خواهد نمود .

در سیاست داخلی و خارجی بیشتر سعی داریم کاری کنیم که آنها ما را «مترقی» ! و کشور ما را «کشور توسعه یافته» بدانند مثل اینکه از خودمان شك داریم و آنها باید تصدیق کنند . حتی در مسائل اصیل مذهبی و تاریخ زندگی پیشوایان بزرگ اسلام میل داریم غریبهای مسیحی پای آنرا امضا کنند و مثلاً درس خدانشناسی ، را «گریسی مورسن» ، آمریکائی و درس عظمت پیامبر اسلام را «کارلایل انگلیسی» ، بماندهد !

غالب مطبوعات ما بزرگترین الهام بخش این حقارتند مثلاً همان روزنامه ای که با شعارهای ریاکارانه و پرطمطراق : «رستاخیز ملی» ؛ ایرانی جنس ایرانی بخیر» ! وارد میدان شده همه هفته در صفحه خانواده و در مجله زنانش ! خوانندگان عزیز خود را با شرح و تفصیل آخرین مدهای پائیزه و بهاره ، زمستانه و تابستانه اروپائی و آمریکائی «مفتخر» ! میسازد (گویا اینها همه از اجناس اصیل ایرانی است) و باین ترتیب خوانندگان گرامی آنها نه تنها جنس ایرانی نمیخرند ،

دوخت ایرانی را هم نمیخردند و لذا آنهایی که دستشان برسد لباسهای خود را در دوزند گیهای پاریس و غیره می دوزند .
نه تنها این قسمت از مطالب مطبوعات ما نشانه آن عقده حقارت است، رپورتاژها، مسابقات، رمانها و سایر بخشهای آنهم معرف این نوع بیماری میباشد .

جالب توجه اینکه چندی قبل در يك آگهی مربوط بیک نوع « بیسکویت » این موضوع بچشم میخورد که صاحبان کارخانه بیسکویت سازی مزبور **اصرار بلکه التماس کرده بودند** که همه مردم باور کنند که بیسکویتهای کارخانه آنها « حتماً و قطعاً » زیر نظر دو نفر کارشناس خارجی « مسیو، فلان، و مستر » بهمان تهیه میگردد ، یعنی اینها هم فهمیده اند که بیسکویتهای نامرغوب را می شود با این عنوان در حلقوم این ملتی که احساس حقارت از درو دیوار اجتماعشان میبارد فرو کرد !

مسلمانان این يك نوع « بیماری » یا لاقول « نقطه ضعف » روانی است که امروز سایه شوم خود را بر سراسر مشرق زمین افکنده و میرود که شرق را با تمام تمدن درخشانش بصورت **یک جامعه طفیلی و انگلی و بی روح** در آورد و بکلی در جوامع غربی هضم و نا بود کند .

بدیهی است تا غریبها دارای چنان روحیه ای هستند و مادارای چنین روحیه ای ، تفوق اقتصادی و صنعتی آنها بر ما ادامه خواهد یافت ، و مردم مشرق زمین ، چه بخواهند چه نخواهند ، سر نوشتشان بدست غریبها تعیین خواهد شد گو اینکه سند استقلالشان را غریبها هزار بار امضاء کرده باشند ، آنچه در کشورهای جنوب شرقی آسیا (مانند ویتنام) و کشورهای آفریقائی (مانند کنگو) میگذرد شاهد زنده این موضوع است .

شاید عده ای از فرنگی ما بها از شنیدن این حقایق تلخ و دردناک ناراحت شوند ، ولی با اینحال باید این حقایق را بی پرده گفت ، و همه را از خطر بزرگی که تمدن کهن و اصالت ما را تهدید می - کند آگاه ساخت ، نه تنها باید دردها و نقطه های تاریک را بهمه بگوئیم بلکه باید همه متفکران و علاقه مندان تجدید عظمت گذشته مشرق زمین مخصوصاً **تجدید عظمت تمدن خیره کننده اسلامی** طرحهای جامع و عملی مؤثری برای پایان دادن باین وضع دردناک بریزند .
مانیز بنوبه خود تا آنجا که بفکر ناقصان میرسد طرحهایی در این سلسله مقالات ادامه خواهیم داد .

* * *

پس چه باید کرد ؟

بعضی تصور میکنند برای پایان دادن بوضع کنونی باید بکوشیم و بهر قیمتی که هست عقب

افتادگی صنعتی خود را هر چه زودتر جبران نمائیم تا در ردیف کشورهای بزرگ صنعتی جهان در آئیم

غافل از اینکه در این مدت که ما مشغول جبران عقب افتادگی صنعتی خود هستیم غربیها آرام ننشسته اند، آنها هم سرعت پیش میروند، فی المثل آن روز که کارخانه های ذوب آهن در کشورهای مشرق زمین شروع بکار کنند؛ با احتمال قوی غربیها در کره ماه پیاده شده اند و آن روز که ما بکره ماه برسیم آنها از کهکشانها هم گذشته اند.

بدیهی است آنها که در يك گوشه متوقف نشده اند که ما بدویم و به آنها برسیم، ما اگر راه پیشرفت صنعتی را با اتومبیل و مثلاً، طی میکنیم آنها این راه را با هواپیمای جت میروند، و لذا می بینیم کارخانه های ما با اینکه مزد کارگرانش نسبت بکارگران غرب بسیار کمتر و سایر هزینه های آنها هم بهمین نسبت کم میباشد باز قادر بر رقابت با مصنوعات غربی نیست، زیرا آن روز که آنها يك کارخانه کوچک بما میدهند کارخانه های بسیار عظیمی که بواسطه وسعت حجم کار، فرآوردهایش بسیار ارزان تمام خواهد شد برای خود تهیه دیده اند.

پس چه باید کرد؟ آیا دست روی دست بگذاریم و تماشا کنیم؟ یا اینکه تمام دروازه های شرق را بروی مصنوعات غربی ببندیم؟ آیا چنین کاری در شرایط کنونی امکان پذیر است یا نه؟ تصور میشود موضوع بهمین سادگی نباشد؛ باید کار را از ریشه اصلاح کرد یعنی باید قبل از هر چیز امور زیر را بدقت تحت مطالعه قرار دهیم:

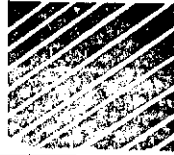
۱ - اصلاح وضع روانی و گشودن عقده حقارتی که شرقیها در خود احساس میکنند و زنده کردن استقلال روحی و فکری، و کشتن روح غرب زدگی در افراد.

۲ - کوشش برای زنده کردن سرمایه های ملی و ذخائر فکری شرق و ریختن طرحهای صحیحی برای قناعت نمودن باین سرمایه ها.

۳ - احیاء سنن اصیل گذشته و آشنا ساختن عموم - مخصوصاً نسل جوان - با افتخارات پیشین و مردان بزرگ و تشریح تمام نقاط درخشان تمدن بزرگی که در گذشته داشته ایم با ارائه سندهای زنده.

۴ - اقدام فوری برای بستن راه فاضل آب و کثافات تمدن غربی.

بخواست خدا در شماره آینده در باره مطالب بالاتر توضیحاتی از نظر خوانندگان محترم خواهد گذشت.



حوادث سال هشتم هجرت

آخرین تلاش

برای حفظ صلح

شعاع انعکاس پیمان بزرگ حدیبیه بقدری وسیع و اثر آن باندازه ای عمیق بود، که طولی نکشید با این دوراندیشی نور اسلام سرتاسر عربستان را روشن ساخت پیمبر اسلام فرصت یافت که آزادانه در سراسر نقاط عربستان تبلیغ کند، و با ملوک و سلاطین و شخصیت‌های برجسته جهان مکاتبه نموده موجودیت اسلام را بآنها برساند، آنرا برای ستایش معبود واحد و شکستن بتها دعوت بنماید ما در آینده در اثرات بسیار مهم این قرارداد بحث خواهیم کرد.

آنچه مهم است اینست که متن پیمان را با تمام مواد و خصوصیات که در کتابهای تاریخ و سیره بطور متفرق نقل شده در یک جا گرد آورده، و در پاره‌ای از مواد آن بطور فشرده سخن گوئیم

اینک متن پیمان

۱ - قریش و مسلمانان متعهد میشوند که مدت ده سال جنگ و تجاوز را بر ضد یکدیگر ترک کنند، تا امنیت اجتماعی و صلح عمومی در نقاط عربستان، مستقر گردد.

۲ - هر فردی از افراد قریش اگر بدون اذن بزرگتر خود از مکه فرار کند و اسلام آورده بمسلمانان بپیوندد؛ محمد باید او را بسوی قریش بازگرداند ولی اگر فردی از مسلمانان بسوی قریش بگریزد، قریش موظف نیست آنرا تحویل مسلمانان بدهد.

۳ - مسلمانان و قریش میتوانند با هر قبیله‌ای خواستند پیمان برقرار کنند.

۴ - محمد و یاران او امسال از همین نقطه برگشته وارد مکه نمیشوند، ولی در سالهای آینده آزادند، میتوانند آهنگ مکه نموده و خانه خدا را زیارت کنند، ولی مشروط بر اینکه سه

روزی بیشتر در مکه توقف ننمایند ، و سلاحی جز سلاح مسافر ، که همان شمشیر است همراه نداشته باشند (۱)

۵ - مسلمانان مقیم مکه بموجب این پیمان میتوانند آزادانه شمائرمذهبی خود را انجام دهند ، و قریش حق ندارد آنها را آزار دهد ، و یا مجبور کند که از آئین خود برگردند و یا آئین آنها را مسخره نماید (۲)

۶ - امضاء کنندگان متمهد میشوند که اموال یکدیگر را محترم بشمارند و حیل و خدعه را ترک کرده ، و قلوب آنها نسبت بیکدیگر خالی از هر گونه کینه باشد .

۷ - مسلمانانی که از مدینه وارد مکه میشوند ، مال و جان آنها محترم است (۳)

این متن پیمان صلح حدیبیه است که از مدارک گوناگون جمع آوری گردید و به برخی در زیر صفحه اشاره میشود . پیمان با مواد فوق در دو نسخه تنظیم گردید ، و گروهی از شخصیتهای قریش و اسلام ، پیمان را گواهی کرده ، یک نسخه به « سهیل » و نسخه دیگر به پیامبر اکرم تقدیم گردید . (۴)

سروش آزادی

سروش آزادی از لابلای این پیمان بگوش هر خردمندی غرضی میرسد ، با اینکه هر یک از مواد این پیمان قابل بحث است ، ولی ما فشار بحث را روی « ماده دوم » که « آرزوی خشم گروهی را بر انگیخت - قرار میدهیم . با اینکه یاران پیامبر اکرم از این تبعیض فوق العاده ناراحت شدند و حرفهایی که نباید درباره تصمیم رهبری مانند پیامبر اسلام بزنند ، زدند - با اینهمه - این ماده بسان مشعل فروزان هنوز میدرخشد ، و طرز تفکر پیامبر اسلام را در نحوه تبلیغ و اشاعه اسلام معرفی مینماید و از ظاهر آن احترام زائد الوصفی که آن رهبر عالیقدر نسبت باصول آزادی قائل بود ، کاملاً هویدا است .

پیامبر اکرم در برابر اعتراس دسته‌ای از یاران خود - که چرا ما پناهندگان قریش را تحویل دهیم ، ولی آنان موظف به تحویل فراری ما نباشند - چنین فرمود : عمل مسلمانی که از زیر پرچم اسلام بسوی شرک فرار کند ، و محیط بت پرستی و آئین ضد انسانی را بر محیط اسلام و آئین خدا پرستی ترجیح دهد ، حاکی از این است که اسلام را از جان و دل نپذیرفته و ایمان او پایه صحیح که فطرت او را راضی سازد ؛ نداشته است و چنین مسلمانی بدردمان نمیخورد و اگر ما پناهندگان قریش را تحویل میدهیم از

(۱) سیره حلبی ج ۳ ص ۲۴ و مصادر دیگر (۲) بحار ج ۲۰ ص ۳۵۳ و غیره

(۳) مجمع البیان ج ۹ ص ۱۱۷ - (۴) سیره حلبی ج ۳ ص ۲۵ و ۲۶

این نظر است که اطمینان دارم خداوند وسیله نجات آنها را فراهم می آورد (۱) و آینه اثبات کرده حدس پیامبر فوق العاده در این قسمت - خداوند برای آنها وسیله نجات فراهم می آورد - مطابق واقع بود ، زیرا چیزی نگذشت که بر اثر حوادث ناگواری که از این ماده متوجه قریش میگردید ، خود آنها خواستار الفاء این ماده گردیدند چنانکه مشروحاً بیان خواهد شد .

این ماده پاسخ کوینده ایست نسبت به غرض ورزی بسیاری از خاورشناسانی که اصرار دارند علت پیشرفت اسلام را ، همان زور شمشیر قلمداد کنند ، آنان نمیتوانند این افتخار را برای اسلام به بینند که چگونه در مدت اندکی بسیاری از اقطار زمین را فرا گرفت ، بناچار برای مشوب ساختن اذهان غرض ورزی نموده علت پیشرفت آنرا قوای جبریه مادی معرفی میکنند در صورتی که این پیمان در قلب اسلام در حضور رهبر عالیقدر آن در برابر دیدگان هزاران نفر بسته شده و بتمام معنی می تواند روح اسلام و تعالیم عالی و اصول انسانی را که در تمام قوانین آن مراعات شده است ، منعکس سازد ، با اینهمه زهی دور از واقع بینی است که بگوئیم زور شمشیر باعث پیشرفت اسلام و مسلمانان گردیده است .

بموجب ماده سوم ، قبیله « خزاعه » با مسلمانان هم پیمان شده و قبیله « بنی کنانه » که از دشمنان دیرینه « خزاعه » بودند ، پیوستگی و وحدت خود را با « قریش » اعلام کردند

آخرین تلاش برای حفظ صلح

مقدمت پیمان و متن آن کاملاً حاکی است که بسیاری از آن جنبه تحمیلی داشته ، علت آنکه پیامبر زیر بار این پیمان رفت ، و حاضر شد لقب « رسول الله » را از متن آن بردارند و پیمان بسان پیمان دوران جاهلیت با سمک بالفظ « باسمک اللهم » آغاز گردد ، همه برای حفظ صلح و برقراری امنیت در محیط عربستان بود ، و اگر او حاضر شد پناهندگان مسلمان قریش را به مقامات حکومت بت پرستی تحویل دهد ، مقداری برای لجاجت « سهیل » بود و اگر پیامبر اکرم برای حفظ حقوق این دسته ، و مراعات افکار عمومی که مخالف با تبعیض در تحویل دادن پناهندگان بودند ، تسلیم خواسته « سهیل » نمیشد بطور مسلم ، صلح عمومی بخطر افتاده ، و این نعمت بزرگ از دست میرفت ، - لذا - پیامبر اکرم برای حفظ هدف بالا و برتر از همه فشارها و تحمیلها را پذیرفت ، تا مقصد بزرگ که این قبیل ناملائمات در برابر آن ناچیز است ، از دست نرود ، و اگر او افکار عمومی و حقوق این دست را مراعات مینمود « سهیل » روی لجاجت خاصی که داشت ، باعث روشن شدن آتش جنگ میشد و اینک جریان زیر شاهد گویای مطلب است :

مذاکرات در پیرامون مواد پیمان با آخر رسیده و علی (ع) مشغول نوشتن آن بود که ناگهان ابو جندل فرزند سهیل در حالیکه زنجیر پیا داشت ، وارد جلسه شد ، همه از ورود

اودر تعجب فروماندند ، زیرا اومدتها بود که در زندان پدر در حالیکه پاهای او بزنجیر بسته شده بود بسر می برد ، اوزندان بیگناهی بود ، و گناه او این بود ، که آئین یکتا پرستی را پذیرفته و از علاقمندان سرسخت پیامبر اکرم قرار گرفته بود «ابوجندل» از مذاکراتی که در اطراف زندان صورت میگرفت ، بدست آورده بود که مسلمانان در «حدیبیه» (۱) فرود آمده اند از این جهت باتدبیر مخصوصی اوزندان گریخته و از پیراهه از میان کوهها خود را به حلقه مسلمانان رسانید . دیدگان «سهیل» به فرزند خویش افتاد ، بقدری ناراحت شد که از شدت خشم ، برخاست وسیلی محکمی بر صورت فرزند خود نواخت ، سپس روبرو پیامبر کرد و گفت : این اولین مورد است که باید به ماده دوم از پیمان عمل شود ، یعنی فراری ما را تحویل مابدهی جای گفتگو نیست که ادعاه «سهیل» کاملاً واهی و بی اساس بود ، زیرا هنوز پیمان درست روی کاغذ نیامده و بامضاء طرفین نرسیده بود ، پیمانی که هنوز مراحل نهائی را طی نکرده است ، چگونه میتواند مدرک برای یک طرف شود از این جهت پیامبر فرمود هنوز پیمان امضاء نشده است ، «سهیل» گفت در این صورت من تمام مطالب را نادیده گرفته ، و اساس آنرا بهم میزنم او بقدری در گفتار خود لجاجت بخرج میداد که دو شخصیت بزرگ از قریش بنام «مکرز» و «حویطب» از سخنگیری «سهیل» ناراحت شده فوراً برخاستند «ابوجندل» را از دست پدر گرفته وارد خیمه ای کردند و به پیامبر گفتند : ای محمد! ابوجندل در پناه تو باشد .

آنان از طریق «باصطلاح» که خدامنشی خواستند غائله را خاتمه دهند ولی اصرار «سهیل» تدبیر آنها را باطل کرد و روی سخن خود ایستاده گفت : پیمان از نظر مذاکره تمام شده بود ، پیامبر ناچار شد آخرین تلاش را برای حفظ پایه صلح که برای انتشار اسلام فوق العاده مغتنم بود ، انجام دهد از این جهت راضی شد ابوجندل همراه پدر خود به مکه باز گردد ، و بعنوان دلجوئی از مسلمان زنجیر پیا که در برابر صد هاستمسلمان شجاع بایست تحویل مقامات کفر شود ، چنین گفت : ابوجندل شکیبائی را پیشه خود ساز ما خواستیم پدر تو از طریق لطف و محبت تو را بما به بخشد اکنون که او پذیرفت ، تو صابر و بردبار باش و بدان خداوند برای تو و گرفتاران دیگر راه فرجی باز میکند .

جلبه به آخر رسید ، پیمانها بامضاء رسید ، سهیل و دوستان او راه مکه را پیش گرفته و ابوجندل نیز در حمایت «مکرز» و حویطب به مکه بازگشت ، و پیامبر بعنوان خروج اذاحرام در همان نقطه شتر خود را نحر کرد ، و سر خود را تراشید ، و گروهی نیز از وی پیروی نمودند (۲)

(۱) حدیبیه مصغر حدباء درنه میلی مکه است و بیشتر زمینهای آن جزء حرام است .

(۲) بحار ج ۲۰ ص ۳۵۳ و سیره ابن هشام ج ۲ ص ۳۱۸

عقدہ حقارت

(۲)

ضربہ های روحی

✽ محرومیت‌ها

✽ دوران حساس

✽ تنبیه بدنی

* * *

✽ محرومیت‌ها

اوماند هزاران کودک دیگر از خانۀ محقر خود بیرون آمده ، و راه مدرسہ را در پیش گرفت ، زمستان سردی بود ، برف سنگینی همه جا را پوشانیده بود ، او با کفشهای پاره-پاره اش سعی می کرد ، راهی را انتخاب کند که کمتر رطوبت پاهایش را صدمه زند ، لذا از روی برفهای آب نشده عبور می کرد . یقہ کت کهنہ اش را با کشیده ، یکی از دستهای لاغر و رنگ-پریده اش را در جیب نهان کرده ، با دست دیگرش لوازم مدرسہ را نگاه داشته بود همیشه از وصلہ ناهمراک شوارش رنج میبرد تا آن زمان پالتورا فقط بہ تن بچہ های نرو تمند دیده بود شاگردان مدرسہ ہم با او کمتر می جوشیدند گوئی او را لایق دوستی و معاشرت نمیدانستند فقط دوست او شاگرد تیمی بود کہ بتازگی بمدرسہ آمده بود ، و سرو وضعش بمراتب از اورقت بارتربود کفشهایش در شرف خشک شدن بود ، کہ فکر بازگشت و خیس شدن پاهایش دوبارہ او را رنج میداد آرزو می کرد ایکاش او ہم مانند بیشتر محصلین از بالا پوش های گرم و کفش های نو استفاده می کرد ، یا لاقل دیگران این همه ناز و کرشمہ باو نمی فروختند همیشه در گوشه دلش با خود می گفت خدا یا چرا من در خانوادہ فقیری بدنیا آمدم ؟ شبها وقتی همه بخواب میرفتند ، دیدگان او ساعتها بیدار مانده ، از عقدہ های حقارت رنج میبرد .

* * *

هر کسی وقتی خاطرات دوران گذشته خود را بررسی می کند ، پس از تجزیہ و تحلیل

درمی یابد که برخی از خاطرات او ، جزء شخصیت او محسوب نشده ، تعادل روحی و جسمی او ، او را دگرگون میسازد ، در این گونه مواقع ، مبارزه درونی باشدت هر چه تامتری آغاز میشود و این جدال از آنجا شروع میگردد که برخی از خصوصیات منفی ما بطور ناآگاه از مخفی گاه ذهن و روح خارج شده خود را نمایان ساخته شخصیت ما را متزلزل می سازند ، هر قدر سعی شود که این افکار مسموم کننده ، در زوایای حفره مغزی پنهان گردد ، ولی با همه اینها از مخفی گاه ضمیر ناآگاه خارج شده بر سطح ضمیر آگاه نمایان می گردد .

برخی از آشفتگی های روحی ، معلول این مبارزه پنهانی است ، چنین شخصی بیک نوع ضعف اعصاب شدید گرفتار میشود و این ضعف اعصاب مولود التهاب و هیجانانات روحی است و اثر آن بعنوان عکس العمل در جسمش ظاهر میگردد و در صورت شدت در معرض جنون و دیوانگی قرار می گیرد .

دوران حساس

دوران کودکی مرحله حساسی است ، کوچکترین سهل انگاری با سر نوشت يك انسان بلکه انسانهایی برابر می کند ، چه بدون تردید مسامحه در سر نوشت يك كودك امروزی لطمه بزرگی به نسلهای آینده است .

برخی از ساده لوجان گمان می کنند که كودك از نظر ادراك ناتوان است و بر اساس همین توهم غلط ، اصولاً شخصیتی از نظر روحی و فکری برای كودك قائل نیستند و از ابتدا او را با نظر حقارت آمیز نگاه کرده فکر و منطقش را بچیزی نمی خرنند غافل از اینکه ، این نوع رفتار اساس شخصیت او را متزلزل میسازد ، و كودك این تحقیر هارا بدل گرفته ، روزی این عقده ترا کم پیدا کرده ، بصورت حادی بروز خواهد کرد .

* * *

تنبیه بدنی

در برخی از خانواده ها ، یکی از علل پیدایش عقده حقارت رفتار خشن و بیرحمانه است که در باره بعضی از كودكان اعمال میگردد . تنبیه های بدنی مغز و روح كودك را تحت تأثیر قرار میدهد ، اطفال معصومی که گرفتار چنین مصائبی باشند ، ممکن است در ردیف خطرناکترین دشمنان جامعه قرار بگیرند ، همان طوری که عشق و محبت شالوده تشکیل اجتماع و موجب تمرکز و تجمع افراد آدمی است ، نفرت و ترو و شروئی هم عامل تفرقه و جدائی است (۱)

(۱) عقده حقارت (ص ۱۶)

کودکی که احساس کند در دامان **خانه‌والدین** جایی جز نفرت و بی‌میلی برای او وجود ندارد، تصور نمی‌کند که تمام مردم دیگر هم جز نفرت و انزجار رفتار دیگری نسبت با او داشته باشند، چنین آدمی **طغیان** میکنند و انتقام می‌کشد، در قلبش جایی برای محبت و عشق و صفا وجود ندارد و در صف کینه تو زترین دشمنان چنان جامعه درمی‌آید، چه هر نوع انحرافی که در کودکی، نسیب طفل شود، مسلماً موجب بروز عکس العمل خاصی، از طرف او خواهد بود.

پدران و مادران باید توجه داشته باشند که کوچکترین اشتباهی در تعلیم و تربیت کودک زیان جبران ناپذیری را بوجود می‌آورد، برخی از اولیاء در اثر بی توجهی **نام و یا فامیل** های سبکی برای فرزندان خود انتخاب می‌کنند، غافل از آنکه همین مسامحه سبب می‌گردد که کودک در دوران کودکی و بزرگی دچار **یکنوع عقده حقارت** بوده همیشه از نام و فامیل خود رنج برده دچار تحقیر میگردد. در برخی از روایات‌های اسلامی توصیه شده است که پدران سعی کنند در انتخاب نام و فامیل و یا کتبه فرزندان خود بهترین آنها را برگزینند.

در **فقه الرضا** چنین وارد شده است **سمه باحسن الاسماء و کتبه باحسن الکنی** یعنی فرزندان خود را به بهترین اسمها بنام و برترین کنیه‌ها برای او انتخاب کن.
علی علیه السلام در نهج البلاغه یکی از حقوقی که برای اولیاء شمرده است که باید در باره فرزندان خود رعایت کنند **نامه‌گذاری** است میفرماید: **وان یحسن اسمه و ادبه** یعنی نام نیکو بروی گذاشته و در تربیت او و کوشش فراوان مبذول دارد.

کودکان خود را چگونه تربیت کنیم؟

« قال بعضهم شکوت الی ابی الحسن (ع) ابناً فقال:

لا تضر به واهجره ولا تطل »

مردی خدمت امام کاظم (علیه السلام) آمد و از فرزند خود

شکایت کرد حضرت فرمود: فرزندان را نزن و برای ادب کردنش

از او قهر کن ولی سعی کن که مدت قهر طولانی نباشد.

سزای بد اندیش

از نزدیکان و خواص موسی هادی و خلیفه عباسی ، بودم بی اندازه از او میترسیدم چون مردی بی باک و سفاک بود در خونریزی و جنایت مشهور ، روزی هنگام ظهر در شدت گرمای مرا احضار کردند در حالیکه احساس خطر میکردم و لرزه بر اندام افتاده بود به دار الخلافه رفتم و او را خشمگین و غضب آلود یافتم ..

موسی رو بمن کرد و گفت : پیوسته از رفتار و اقدامات یحیی بن خالد بر مکی در هر اسم چون او از راه خدعه و نیرنگ وارد شده و میان شخصیتهای برجسته ملت و اعیان لشکر تفرقه انداخته و سر از حکومت من باز زده ، مردم را بسوی برادرم هارون میخواند ، نقشه یحیی و اتباعش اینست که از راه آشوب و انقلاب مرا از پای در آورند و برادرم را بمسند خلافت بنشانند ، پیش از آنکه این نقشه عملی گردد تو امشب بسرای هارون برو و سر او را از بدن جدا کرده برای من بیاور !

هر ثمه - آیا خلیفه اجازه میدهد سخنی بگویم ؟

موسی - بگو !

هر ثمه - هارون برادر توست و از یک پدر و مادرید ولی عهد خلافت تو ، اگر این فرمان اجرا گردد در نزد خداوند چه عذری داری و از طرفی مردم بتو چه خواهند گفت ؟

موسی - این حرفها را دور بیا انداز ، کسیکه نقشه حکومت در سر دارد و میخواهد با قدرت مرکزی مبارزه کند و ریاست مرا بیازی بگیرد مجازاتش اعدام است هر چند که برادرم باشد !

هر ثمه - پس خواهش میکنم اجراء این حکم را بعهده دیگری محول کنید

موسی - نتیجه نافرمانی من مرگ است !

هر ثمه - اطاعت میکنم و آنچه خلیفه امر نماید فرمانبردارم .

موسی - پس از فراغ از قتل هارون باید بزندان روی و عده ای از فرزندان علی (ع) را بکشی و بقیه را در دجله غرق نمائی و سپس بالشکری انبوه ترا بکوفه میفرستم و بر نامه تو در آنجا اینست که پس از بیرون آوردن عباسیان و پیروان آنها شهر کوفه را آتش بزنی تا همه مردم از زن و مرد ، خرد و کلان بسوزند و اگر کسی خواست فرار کند او را بکشی و هر چه باقی ماند

خراب کنی آنطور که کوفه‌ای نماند و یک تن زنده نباشد !
هر ثمه - آه خلیفه! این مسلمانان بی گناه چه تقصیر کرده اند که باید با این وضع رقت بار
 و غیر انسانی از بین بروند ، خدا را بیاد بیاور و از خشم او بترس !
موسی - ساکت باش ! اینها مسلمان نیستند مسلمانان واقعی کسانی هستند که گوش
 بفرمان حکومت من باشند و آنچه که فرمان میدهم همانند فرمان خدا و پیغمبر بپذیرند اما کسانی
 که از اطاعت من سرپیچی کنند باید هلاک شوند . بنا بر این آنچه را گفتم هر چه زودتر باید
 عملی کنی !

* * *

موسی با ندرون رفت و من بی اختیار در سرای او نشستم و بفکر فرو رفتم ، خداوند ! این
 ناکسان از جان این ملت بیچاره چه میخواهند . چطور حاضرند برای دوروز مقام و ریاست
 زود گذر این دنیا به چنین آدمکشیها و جنایات هولناکی دست بزنند ؟ ! از شدت اندوه بر خود
 می پیچیدم و سر خود را در میان دستهایم گرفته بشدت میفشردم ، ناگاه فکری بخاطرم رسید :
 بر خیزم و بر مرکبی راهوار بنشینم و از مال و وزن و فرزندانم صرف نظر کنم و فرار کنم و دروازه دشمنان
 جنایتبار جاسوسان خلیفه در دیاری نا آشنا مخفی گردم تا خداوند فرجی عنایت فرماید ...
 میخواستم فکر من را نا تعیین مخفیگاه خود ادامه دهم که صدای خشن و آمرانه‌ای رشته
 افکارم را برید و این صدا از خادمی بود که میگفت **فرمان خلیفه را اجابت کن!** از جای
 جستم و در حالیکه از شدت ترس قلبم بطش افتاده بود بسوی اطاق خلیفه رهسپار شدم اما بجای
 صدای او ، **آواز خیزران** ، مادرش را شنیدم که میگوید داخل شو که حادثه‌ای عجیب اتفاق افتاده
 من سرا سیمه وارد شدم و به خیزران که در کنار تختی ایستاده بود گفتم چه خبر است ؟ وی در حالیکه
 بطرف تخت اشاره میکرد گفت : این فرزندم موسی است که از دنیا رفته و خداوند ، مسلمانان را
 از شر او نجات داد من بتخت نزدیک شدم و پارچه را از روی پیکر بیجان او برداشتم و بمرگ
 او اطعمینان یافته و سپس روبه خیزران کرده علت این واقعه را جو یا شدم .

مادر موسی گفت : من پشت پرده بودم و گفتگوهای شما را مربوط به پسرم هارون و اولاد
 علی (ع) و اهل کوفه میشنیدم وقتی سخنان شما تمام شد و او نزد من آمد به زاری و شفاعت پرداختم و
 او را از این تصمیم خطرناک و غیر انسانی بر حذر داشتم تا آنجا که سوی خود را پریشان کرده
 و پیش پایش بخاک غلطیدم و او را بحقوق ، مادری سو گند دادم اما هیچ اثر نکرد بلکه شمشیر کشید و
 میخواست مرا بکشد . من بخلوتی گریختم و با چشمانی اشکبار و قلبی آکنده از تأثر و بدرگاه
 خدا آوردم و او را نفرین کردم ، ساعتی نگذشت که هنگام خوردن غذا گلپوش را گرفت و او را
 خفه کرد (۱)

برای دفاع از برادر بمیدان می‌رود!

زنی قهرمان و شجاع و باشهامت بود ، با برادرش ضراب‌شام رفت و در نبردهائی که بین مسلمانان و رومیان شد شجاعت بی نظیری از خود نشان داد که نامش را تاریخ برای همیشه در زمره قهرمانان ثبت نموده ، در يك واقعه خالد بن ولید برادرش «ضراب» را بسرداری پنج هزار نفر بمیدان روم می‌فرستاد ، مسلمانان وقتی نزدیک سپاه روم رسیدند ، لشکر فراوانی با تجهیزات بسیار دیدند ، عده‌ای گفتند صلاح نیست با جمعیت کم با این سپاه انبوه وارد مبارزه شویم ، ضراب گفت ما تنها بطمع فتح و پیروزی ظاهری نیامده‌ایم تا از نیروی فراوان دشمن بهراسیم ، بملاوه پشت کردن بمیدان ، و فرار از جهاد گناه بزرگی است ، آنگاه برای تقویت روحیه سربازان دست بیک عمل تهور آمیز زد . زره خود را کند ، و تنها با يك پیراهن سپاه دشمن حمله کرد ، سربازان اسلام نیز به پیروی او مبارزه را شروع کردند ، در این واقعه ضراب اسیر شد . «خواله» وقتی از اسارت برادر خبردار شد ، اشعار آبداری در مدح او و تأسف از این پیش آمد سرود که هر کدام يك شاهکار ادبی است . سپس خود بعنوان دفاع از برادر بمیدان آمد ، اینك ...

سروروی خود را با پارچه‌ای پیچیده و جامه سیاهی در بر کرده بود . فقط دو چشمش مانند دو کاسه خون یا دو شعله آتش میدرخشید ، و پیشاپیش سربازان حمله میکرد ، مبارزات دلیرانه او مورد توجه عده بسیاری از سربازان قرار گرفت ، خالد بن ولید سردار سپاه نیز میگوید: منم بدنبال او روان شده پشت سر او می جنگیدم و بدین ترتیب عملا او جنگ را رهبری میکرد ، در دل شجاعت او را می ستودم ، و با خود می گفتم ایگش این سرباز شجاع را می شناختم ، و از او رسماً تقدیر مینمودم .

ناگهان حمله سختی بسپاه روم نموده هم چون آتشبارهای خود را بمیان لشکر انداخت ، صفوف

را از هم می شکافت ، قهرمانان راطعمه شمشیر می ساخت ، يك مرتبه اورا محاصره کردند ، ما نیز توانستیم خود را بدو برسانیم ، همچنان بدون ترس و بیم بمبارزه ادامه میداد ، سربازان اسلام بر حال او بیمناک بودند ، و نمیدانستند کیست که اینسان مردانه مبارزه می کند . رافع بن عمیر میگوید . من با خود می گفتم این سرباز کسی جز خالد بن ولید نیست . ناگاه چشم بخالد بن ولید افتاد که او نیز از مردانگی این سرباز در شگفت و د طولی نکشید سر باز رو بسته خطم محاصره را شکست و خود را برای استراحت بکناری کشید ، باز حمله شدیدتر از اول آغاز کرد ، از راست بچپ ، و از چپ بر راست می تاخت ، بی باکانه پیش میرفت تا بعبق سپاه دروم رسید ، لحظه حساسی بود ، هر آن بیم آن میرفت که قهرمان دلاور از پهای در آید ، خالد بن ولید فریاد زد ، سربازان ، با هم حمله کنید نگذارید برادر شجاع شما بدست رومیها کشته شود ، حمله از هر طرف شروع شد ، قهرمان خود را باز هم نجات داده بمیان لشکر اسلام آمد ، کاملاً از خون خضاب شده بود ، مسلمانان یکزبان فریاد زدند خدا جزای خیرت دهد ، ای یکسواری که از خون دلت در راه خدا دریغ نداری ، بخاطر خدا پارچه از روی صورتت بر گیر ، تا ترا بشناسیم ، و پیشتر بمردانگیت آفرین بگوئیم ، ولی سر باز بدون اینکه پاسخی بگوید ، برای استراحت بکناری رفت !

باز هم خیال حمله داشت ، سر بازی فریاد زد : برادر قهرمان ! امیر ترا صدا میزند ، و تو اورا پاسخ نمیگویی ! بر کرد ! لا اقل خود را با و معرفی کن ، باز هم چیزی نگفت و بسوی میدان پیش می رفت ، خالد بدنبال او روان شده فریاد زد : سرباز ! سرباز ! تو که همه را بقهسین و اعجاب واداشتهای بخاطر خدا خود را معرفی کن ! در آنجا سرباز روبرو گردانده با صدای آرام و ظریفی ! گفت : امیر ! من از شدت حیا پاسخ تو را نمیدهم و الا من کیستم که مورد اعجاب دلاوران اسلام باشم ، من يك زن مسلمانم که شنیده ام برادرم اسیر شده و برای دفاع از او آمده ام

– مگر نمیدانی که جهاد بر زنان واجب نیست چرا بمیدان آمده ای ؟

– درست میگوئی ولی چکنم ! برادر عزیز و مهربانم در دست سپاه دروم اسیر است ، من نمی توانم دوری اورا تحمل کنم ، تصمیم گرفته ام با اینوضع ناشناس بمیدان بیایم ، یا از او خبری بگیرم و وسیله استخلاصش را ولو بقیمت جانم فراهم کنم ، و یا در راه محبت او و رضای پروردگار جان بجان آفرین تسلیم نمایم ، خالد از کلام او متأثر شده گفت : بسیار خوب بنابراین همه با هم حمله می کنیم ، امیدواریم بتوانیم برادرت را از چنگال دشمنان خدا آزاد سازیم

حمله سختی شروع شد ، عامر بن طفیل میگوید : من میدیدم که خوله پیشاپیش لشکر و خالد بدنبال او ، و سایر مسلمانان پشت سر آنها بحمله پرداختند مبارزه تاظهر ادامه داشت ،

سپاه روم بتنگ آمده بودند ، و همه از شهامت قهرمان روبسته سخت در شگفت بودند ، آثار شکست در دشمن نمایان شد ، مسلمانان پیروز شدند ؛ طرفین دست از جنگ کشیدند ، خوله هر طرف از برادرش سراغ میگرفت ، ولی متأسفانه کسی از او نشانی نمیداد ، آه بر سر برادرم چه آمده ؟ در میان کشته‌ها که از او خبری نیست ، کیست که بداند با او چه کردند ؟ کاش میدانستم در کدام بیابان افتاده است ؟ کاش میدانستم بچه وسیله او را کشتند ؟ ایکاش من بجای او کشته شده بودم ، واومی توانست سالم بخانه او کاشانه اش برگردد ؛ ولی هیهات ! برادرم ! تنها خوشنودیم باین است که اگر ترا کشته باشند الآن در حضور پدرت که در رکاب رسول خدا (ص) کشته شد می باشی ، سلام بر تو و بامید آفریز که من هم بجمع شما یاکان ملحق شوم !

خالد و همه سرbazان از نوحه سرائی خوله متأثر شده تصمیم گرفتند باردیگر باردوی روم حمله کنند ، خالد از جلو و قهرمانان اسلام بدنبال او حرکت کرده نزدیک دسته ای از سپاه روم رسیدند و میان با مشاهده مسلمانان سلاحهای خود را افکنده امان خواستند ، و گفتند : ما اهالی شهر حص هستیم و فهمیدیم که نمیتوانیم با شما نبرد کنیم ، لذا آماده صلح هستیم ، و پیشنهادهای شمارا نیز می پذیریم ، خالد با آنها امان داده قرارداد صلح را بوقت دیگری موکول نمودند ، سپس پرسید : « از ضرار ، افسر رشید اسلام چه خبر دارید ؟

شاید منظورتان آن افسر دلاوری است که شجاعت و شهامت او در جنگ باعث اعجاب همه شده بود ، آنکس که بی باکانه بدون زره می جنگید ،

آری همانرا می گوئیم ، چه شد ؟

دنباله دارد

من عمر قلبه بدوام الفکر حسنت افعاله فی السر
والجهر :

هر که دل و جانش را با اندیشه و فکر آباد سازد کردارش در
خلوت و آشکار نیکو گردد .

من اطال الحدیث فی ما لاینبغی فقد عرض نفسه
للملأمة :

آنکه بیش از حدود صلاحیت سخن گوید خود را در معرض
سرزنش و اعتراض دیگران قرار داده است .

کتابهای تازه

بخش اول : کتابهاییکه از طرف ناشرین و یا مؤلفین محترم به کتابخانه مکتب اسلام رسیده است :

- ۱ - پیغمبر و یاران - تألیف محمد - علی‌عالمی دامغانی ، رقمی ، زرکوب ۳۵۹ صفحه ، ناشر : مؤلف (شرح حال یاران پیغمبر - ص)
- ۲ - اسلام و پسیکا نالیز - تألیف غلامحسین تیمور پور ، جیبی ، شمیم ۴۰ صفحه ، ناشر : مؤلف (بحث کوتاهی پیرامون روانکاوی در پرتو آثار اسلامی ،
- ۳ - بهداشت جزائی بقلم : غلامحسین تیمور پور ، رقمی ، شمیم ۹۶ صفحه ناشر : مؤلف « درباره قوانین جزائی و نقش آنها در اصلاح اجتماع ».
- ۴ - کلمة الامام الحسن (ع) السید حسن الشیرازی ، وزیری ، شمیم ۲۱۰ صفحه از انتشارات موسسه الامام الصادق (ع) کربلا « شرح زندگانی ، ماجرا و آموزنده حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام »
- ۵ - سلام بر حسین نوشته : محمود منشی ، وزیری ، زرکوب ۲۷۸ صفحه . ناشر ، سازمان انتشارات اشرفی - تهران
- « پیرامون قیام خونین حسین بن علی علیه السلام ۷۰۶ - الاسلام والتطور والاجتماعی بقلم : عبدالمالی المظفر ، رقمی ، شمیم جلد اول ۱۲۴ صفحه جلد دوم ۹۲ صفحه ناشر : مؤلف « پیرامون تطبیق شریعت اسلامی با تحولات اجتماعی عصر »
- ۸ - اطلاعات پزشکی ، گرد آورنده : نظام‌الدین یداللهی وحسین زرین‌فر ، رقمی ، شمیم ، ۱۶۰ صفحه ناشر : مؤلفین شرحی پیرامون دانستیهای لازم پزشکی .»
- ۹ - ترجمه کتاب الجدری و الحصبة (آبله و سرخك) تألیف ابو بكر محمد زکریای رازی با حواشی و ملحقات ، یسعی و اهتمام دکتر محمود نجم آبادی ، رقمی ، شمیم ۱۴۱ صفحه از انتشارات : دانشگاه تهران « شرحی درباره بیماریهای آبله و سرخك »
- ۱۰ - پاسخ داوری یا بررسی عقائد شیعه نوشته حسین کاشانی ، جیبی ، شمیم ۱۳۱ صفحه ، از انتشارات کتابفروشی اسلامیة

- تهران « در پاسخ کتاب داوری که ایراداتی به مذهب شیعه گرفته است »
- ۱۱ - **شعله‌های فساد** نگارش حبیب - الله مرزوقی شمیرانی ، حبیبی ، شمیز ۱۸۲ صفحه ، از انتشارات کتا بفروشی علامه قم « در باره فساد مشروبات الکلی و امراض جنسی و... »
- ۲۲ - **عقائد الشیعه** بقلم محمد رضا المظفر ، رقمی ، شمیز ۱۱۹ از انتشارات : المطبعة الحیدریه فی النجف بیان مختصری از عقائد شیعه «
- بخش دوم : تعداد کتابها ئیکه از طرف مسلمانان وظیفه شناس به دفتر کتابخانه مکتب اسلام رسیده است.**
- آقای عبدالعظیم القی از کرمانشاه ۳ جلد
- « جواد افغانیان » ۱ « « «
- « مجید قادری » ۱ « « «
- « فریدخانه خراب » ۱ « « «
- « عبدالرضا اسماعیلی » ۱ « « «
- « سیدهادی خسروشاهی » قم ۳ « « «
- « محمد رضا کرباسیان » تهران ۱۰ « « «
- « جهانبخش بارانی » کرمانشاه ۲ « « «
- « باقر قادری » ۱ « « «
- آقای منصور سیفی « از کاشان ۱ جلد
- « بهروز یزدی » ۱ « « «
- « عباس همایونی » کاشان ۱ « « «
- « ابوالقاسم کوپائی » اصفهان ۱ « « «
- « مهندس ابراهیم سالورد رضائیه ۱۳ « « «
- « سید محمد هاشمی » اصفهان ۱۳ « « «
- « قاسم صفوی » آبادان ۱۸ « « «
- هیئت تحریریه مکتب اسلام « قم ۱۰ « « «
- « علی احمد نیا » زنجان ۲ « « «
- « غلامحسین حسین پور » آبادان ۳۹ « « «
- « قاسم قاسمیان » کاشان ۱ « « «
- « ناصر علیزاده » کاشان ۱ « « «
- « مسعود سعادت ملی » کاشان ۹ « « «
- « حسین اکبر نژاد » کاشان ۱ « « «
- « سیده هدی خلیلی » اصفهان ۱ « « «
- « عبدالعالی مظفر » نجف ۱ « « «
- « ابراهیم صفا » تهران « « «
- « منصور کامیاب » همایون شهر « « «
- « سید صادق روحانی » قم ۲۳ « « «
- « اسدالله یادگاری » کاشان ۱ « « «
- « قاسم قاسمیان » « « « ۲
- « احمد احمدی » « « « ۱
- « عبدالمجید وحیدی » دزفول ۱ « « «

کوشش برای رفاه خانواده

امام سجاد فرمود : **ارضا کم عندالله او سعکم علی عیاله .**
 آنکس که در رندگی بر خانواده خویش بیشتر توسعه دهد ، بیشتر مورد خشنودی خداوند است .
 وسائل الشیعه ج ۵ ص ۱۳۲

بیماریهای خطرناک

جنین ازدو تخم متضاد تشکیل میشود یکی بنام اسپرما تو زوئید دیگری بنام اوول یا تخمک است تا این دو جزء از زن و مرد بهم نرسند واحد حیات بنام سلول (نطفه) تشکیل نمیشود **سن بلوغ** : در نوزادهای گوناگون و نواحی مختلف کره زمین متفاوت است ولی بطور کلی بلوغ جنسی بین دوازده تا هفده آغاز میشود بلوغ در پسرها و دخترها علائمی دارد که اکثر مردم از آن آگاهی دارند .

هر مردی از دوران بلوغ قدرت تولید نسل دارد این قدرت در مردان تا سن پیری حفظ میشود ولی بانوان پس از سن (یا نسگی) این قدرت را از دست میدهند سن یا نسگی در حدود پنجاه است البته بانوانی هستند که در سن سی و پنج سالگی و یا بالاتر از پنجاه یا نهمه میشوند و این استثنائی است .

از آنجا که این سلسله مقالات بمنظور راهنمایی خانواده تنظیم میگردد مناسب بنظر میرسد که در حالات و عوارض دوران قاعدگی بانوان بطور اجمال بحث شود .

قاعدگی چیست ؟

بطوری که ذکر شد از تلاقی « اسپرما تو زوئید » مرد و تخمک زن نطفه حاصل میشود بهترین وقت برای تشکیل این نطفه هفتمه سوم از روز شروع عادت ماهانه است در هفتمه دوم عادت ماهانه یعنی قبل از انقضاء نطفه رحم زن پر خون میشود و در داخل رحم بستری از مخاط برای پذیرفتن نطفه حاضر میگردد .

اگر نطفه تشکیل بشود و این مهمان بر رحم برسد و در رحم جایگزین گردد رشد مخاط رحمی سریع تر شده و تغذیه جنین را تأمین می کند و جنین بر شد خود ادامه میدهد حالا اگر نطفه موجود نباشد و اگر هم بود بعللی در رحم جایگزین نشود مخاطی که قبلاً بزرك و پر خون شده و برای پذیرفتن مهمان یعنی نطفه آماده بود متلاشی میگردد و بصورت خون قاعدگی خارج میشود و این آمادگی رحم برای پذیرفتن نطفه یکی از کارهای عجیب خلقت است عادت ماهانه هر ۲۸

روزی یکماه قمری است البته در بعضی از خانها استثنا چند روزی ممکن است متفاوت باشد. از مطالب فوق بخوبی استنباط میشود که در روزهای عادت ماهانه امکان انعقاد نطفه و تشکیل جنین نیست.

ناراحتیهای ایام قاعدگی :

عادت ماهانه در بعضی از خانها ناراحتیهای مختلف ایجاد می کند مثلاً درد که یکی از شایع ترین آن ناراحتیهاست و گاهی چند روز قبل از شروع قاعدگی آغاز شده و تا چند روز طول میکشد در مواردی شدت این درد بقدری است که با «آپانندیست» اشتباه میشود و گاهی ممکن است شخص بی جهت تحت جراحی قرار گیرد. از عوارض معمولی دیگر خونریزی زیاد و یا برعکس آن خونریزی کم میباشد البته کلیه این عوارض با مراجعه به پزشک بخوبی درمان میشوند در دوران عادت ماهانه بعضی از خانها عصبانی و تند مزاج هستند. لازم است اطرافیان و اهل خانه این مطلب را خوب درک کنند و مراعات حال او را بکنند.

بانوان باید در نظافت و بهداشت خود، در جریان عادت ماهانه، بیش از پیش دقت کنند همبستری در این دوره زیان آور است و ممکن است باعث تورم رحم گردد ولی در عوض استحمام روزانه با آب ملایم مفید است بشرط اینکه استحمام حتی المقدور در گرمای بهای عمومی نباشد مصرف پارچه های تمیز و مخصوصاً در صورت امکان استعمال وسایل بهداشتی جدید ضروری است بویژه از بکار بردن پارچه کثیف باید خودداری کرد، پارچه کهنه که در اصطلاح معمول است اگر واقعاً کهنه باشد باید لااقل تمیز و با صابون شسته شده باشد.

لازم است در چنه کلمه به خانمهای «یائسه» توصیه نمایم که بی جهت از قطع عادت ماهانه ناراحت نشوند و اگر واقعاً بعضی ناراحتیهای دارند حقیقتاً مربوط بقطع قاعدگی نیست بلکه مربوط بعوارض داخلی و هورمونی است که در این سن ایجاد میشود و باید با مراجعه به پزشک آن عوارض را رفع نمود :

بیماریهاییکه اثر زیان بخش در روی جنین دارند :

مهمترین این امراض بیماریهای آمیزشی هستند که سردسته آنها سفلیس و سوزاک میباشد؛

سفلیس

از بیماریهای آمیزشی است که مستقیماً در روی جنین اثر میگذارد و از راه خون مادر آلوده جنین را مبتلا می کند این بیماری سابقه خیلی طولانی ندارد بطوریکه مقارن کشف آمریکا توسط کریستف کلمب، این مرض شایع شد حال معلوم نیست که همراهان کریستف کلمب این

با خود بآمریکا برده اند و یا برعکس از آمریکا به اروپا آورده اند در هر صورت در جنگهای همان زمان ، این بیماری در کشورهای اروپائی رایج شد و هر کشور ، کشور دیگر را مسئول این امر دانست بطوریکه اسامی مختلفی باین بیماری دادند مثل بیماری اسپانیائی ، فرانسوی ، ناپلئونی وغیره و از آن موقع معلوم شده است که سرایت این بیماری از آمیزش است و بهمین مناسبت بآن بیماری زهروی (۱) اسم گذاشتند. درابتداء سوزاک و سیفلیس را بیماری واحدی میدانستند ولی کم کم این عقیده پیدا شد که باید دو بیماری متفاوت باشند و بعد از کشف میکروبهای این اصل مسلم شد که این دو بیماری باهم فرق دارند البته راه سرایتشان یکی است .

سیفلیس بر خلاف عقیده قدما ، بیماری ارثی نیست ولی يك مادر حامله مبتلا اگر قبل از تحت درمان قرار نگیرد ممکن است نوزاد خود را آلوده کند در این صورت است که سیفلیس مادرزادی نامیده میشود . بسیاری از سقط جنین ها مربوط به ابتلای جنین در رحم مادر است و چه بسا بچه های زودرس ، ضعیف و ناقص الخلقه در اثر ابتلای مادر به سیفلیس بوجود میآیند اگر چه در زمان حاضر بمقدار قابل توجهی از مبتلایان به سیفلیس کاسته شده است ولی هنوز هم مبتلایان باین بیماری رقم مهمی را نشان میدهند و عده کثیری از قربانیان این بیماری از مشتملهای پروپاقرص آسایش گاههای روانی هستند . بیماری سیفلیس سه دوره مشخص راطی می کند و عوارض شدید آن از دوره دوم ظاهر میشود .

دوره اول یا دوره زخم :

که با اسم « نشانگر » نامیده میشود این زخم در حدود ده روز تا سه ماه بعد از آمیزش ظاهر میشود این زخم اولین داغ بیماری است که بعد از مدت نسبتاً کوتاهی یعنی تا پنج هفته چه با معالجه و چه بدون معالجه خوب میشود در این دوره سرایت بیماری خیلی بیشتر است چون میکروب این بیماری خیلی نافذ است لذا با آسانی از خراشهای پوست بخصوص خراشهای سطحی پوست و مخاط لطیحت تناسلی (خواه زن و خواه مرد) به آسانی رد شده و طرف را آلوده میسازد .

بد نیست یادآوری کنیم که مبتلایان به سیفلیس از نظر روحی آدمهای بسیار بدبینی هستند و سعی کافی دارند که دیگران را نیز آلوده سازند . مخصوصاً بعضی از مردها عمداً با زنان مختلف نزدیکی می کنند تا آن را نیز آلوده کرده و از این راه عده کثیری را بدرود بدبختی خود گرفتار سازند . باید بخاطر داشت که بیماری در این دوره بنحوا حسن معالجه میشود و چون در تمام بدن پخش نشده است بخوبی ریشه کن میگردد .

(۱) نام دیگر زهره و نوس است زهره یا ونوس آلهه عشق رومیان قدیم بوده است .

اگر در این دوره بیماری معالجه نشود مرحله دوم پیش می‌آید که علامت خیلی مهمی در این دوره وجود ندارد مگر بصورت لکه های پوستی و تب و بزرگ شدن غدد لنفاوی که گاهی با ریختن قسمت‌های کوچکی از موهای بدن و همچنین گلودرد همراه است .

مرحله سوم: تقریباً بمدای یکسال و حتی دیرتر شروع میشود در این دوره عوارض عصبی شدید و حتی فلج و جنون ممکن است بروز کند و اختلال عصب باصره ممکن است باعث کوری گردد ، در این دوره تقریباً بیماری سرایت ندارد ولی مادر حامله ممکن است در این دوره هم بیماری را به بیچه خود بدهد و نوزاد با سیفلیس مادرزادی بدنیا بیاید. این چنین نوزادان ممکن است اختلالات مختلفی در اعضای بدن مثل پوست ، چشم ، گوش ، استخوانها و غیره داشته باشند که زندگی نوزاد را بخطر بیندازند .

باید یاد آوری کنیم که بیماری سیفلیس قابل معالجه است منتهی مثل کلیه امراض دیگر ، هر چه بیشتر در بدن جا گرفته باشد و هر چه بدن را در آنجا رنجورتر نموده باشد معالجه مشکل تر است بامند - های جدید ، معالجه این بیماری بمراتب آسان تر از سابق شده است . بنا بر این لازم است بیماران بدون اینکه خود را بیازند و یا نومی‌دشوند بیدرنک بدرمان پردازند و خانواده خود را از شر این بیماری نجات بدهند .

(بقیه از صفحه ۱۴)

ناسخ ، تاریخ معروفی که مخصوصاً بین ایرانیان رواج کامل داشته همین کتاب بوده بدین جهت زمان مؤلف ناسخ به بعد این دو شایعه بین مردمی که باین کتاب توجه داشته‌اند شهرت یافته است ، زیرا آنچه بین مردم شایع شده از زبان گویندگان بود و گویندگان هم پس از تالیف ناسخ این دو شایعه را از آن کتاب گرفته‌اند ، حتی مرحوم محدث قمی هم این دو مطلب را بدون اینکه بدان اعتماد داشته باشد در منتهی الامال نقل کرده است.

پس آنچه بین عده‌ای از مردم شایع است غیر از آنست که در کتب تاریخ مشهور و مورد قبول علمای عامه و خاصه است و بظن قوی این دو شایعه فقط بین مردم شیعه فارسی زبان معروف است و در سایر کشورهای اسلامی از قبیل حجاز و مصر و الجزایر و اندونزی و غیره که توجهی به ناسخ التواریخ ندارند چنین شهرتی ندارد .